غربت در ديار فرنگ

**تألیف:**

**محمد بن عبدالرحمن العریفی**

**ترجمه:**

**محمد حنیف حسین زایی**

|  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | | غربت در دیار فرنگ | | | |
| **عنوان اصلی:** | | جلسة مع مغترب | | | |
| **تألیف:** | | محمد بن عبدالرحمن العریفی | | | |
| **ترجمه:** | | محمد حنیف حسین زایی | | | |
| **موضوع:** | | اسلام و تمدن غرب | | | |
| **نوبت انتشار:** | | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | | اسفند (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** | | وب‌سایت رسمی دکتر محمد العریفی www.Arefe.com | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | | |  |
| **ایمیل:** | | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
| contact@mowahedin.com | | | | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

**فهرست مطالب**

[مقدمه مترجم 1](#_Toc408958845)

[مغترب کيست؟ 2](#_Toc408958846)

[سرگذشت برادری ديگر 7](#_Toc408958847)

[داستان سوم 8](#_Toc408958848)

[شرح حال پدری دردمند را بشنويد 9](#_Toc408958849)

[اما داستان دوم 12](#_Toc408958850)

[پس ای برادر مغترب: 13](#_Toc408958851)

[توصيه اول 13](#_Toc408958852)

[توصيه دوم 16](#_Toc408958853)

[شرط اول 16](#_Toc408958854)

[شرط دوم 18](#_Toc408958855)

[قسم اول: 19](#_Toc408958856)

[قسم دوم 20](#_Toc408958857)

[قسم سوم 21](#_Toc408958858)

[قسم چهارم 21](#_Toc408958859)

[قسم پنجم 21](#_Toc408958860)

[قسم ششم 21](#_Toc408958861)

[توصيه سوم 22](#_Toc408958862)

[توصيه چهارم 24](#_Toc408958863)

[توصيه پنجم 26](#_Toc408958864)

[توصيه ششم 29](#_Toc408958865)

[توصيه هفتم 31](#_Toc408958866)

[توصيه هشتم 31](#_Toc408958867)

[توصيه نهم 35](#_Toc408958868)

[توصيه دهم 39](#_Toc408958869)

[توصيه يازدهم 40](#_Toc408958870)

[توصيه دوازدهم 41](#_Toc408958871)

[توصيه آخر 42](#_Toc408958872)

مقدمه مترجم

مهاجرت پديده‌ای نوظهور نيست، بلكه همواره انسان‌ها از بدو تاريخ تا به امروز برای زندگی بهتر و در جستجو رفاه و آسايش از جايی به جايی مهاجرت كرده و از يك نقطه به نقطه‌ای ديگر كوچيده‌اند.

حتی در مواردی قرآن مجيد ترك وطن را بر انسان‌ها فرض می‌داند و انسان را برای مهاجرت ترغيب و تشويق می‌نمايد.

بنابراين مهاجرت و ترك وطن از ديدگاه اسلام اشكالی ندارد، در صورتی كه ترك وطن برای دين، آبرو و آرمان‌های ايمانی و اسلامی فرد مسلمان در تضاد نباشد.

كتابچه‌ی حاضر يكی از بهترين و ارزشمندترين كتاب‌های نگاشته شده در زمينه‌ی احكام هجرت و سكونت در سرزمين‌های كفار و غير مسلمانان است كه به قلم توانمند اسلام شناس بزرگ و انديشمند برجسته جناب دكتر عريفی نوشته شده كه اينك ترجمه آن را تقديم فارسی زبانان عزيز می‌نمايم. اميدوارم كه مقبول درگاه حق واقع گردد. آمين.

**محمد حنيف حسين زايی**

[HANIF2359@YAHOO.COM](mailto:.HANIF2359@YAHOO.COM)

مغترب کيست؟

مغترب مسلمانی است که در کشورها و بلاد کفر اقامت گزيده و در آنجا رحل اقامت افکنده و در گوشه‌‌هايش سکنی گزيده است.

پس از اين که تند بادها وزيدن گرفته و زمين برايش تنگ آمده است. لذا از خانواده و وطن خويش جدا شده و در سرزمين‌های دور دست مقيم شده است. خودش در شرق دنيا، برادرش در غرب، خواهرش در شمال و فرزندش در جنوب گيتی بسر می‌برند. اما از عمو زاده‌اش هيچ خبری ندارد و هر گاه از او ياد می‌کند، نمی‌داند بگويد: خدا حفظش کند يا رحمت خدا بر او باد! غربت زدگان! برای هر کدامشان داستانی است و هر پدر دل شکسته‌ای در سينه‌اش دردها دارد و چهره‌ی هر کدام حاکی از داستانی است. اميدوارم در اين کتابچه به برخی از احوال غم‌انگيز آنها آشنا شده و با آنان بنشينيم از سر گذشت آنها استفاده کرده و به آنان افاده برسانيم.

**دکتر محمد بن عبدالرحمن عريفی**

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله والصلاة والسلام علی رسول الله.. وبعد:

شيخ در حالی که سخن می‌گفت، فرمود: من در يک کشور اروپايی بودم كه در آن بسياری از مغتربين و پناهندگان مسلمان سكونت داشتند و به خاطر زندگی بهتر و مرفه‌تر به اين کشورها پناهنده شده بودند. پس از اين که از نماز تراويح و ايراد سخنرانی فارغ شدم، يکی از دوستان بزرگوار نزد من آمد و گفت: يکی از برادران عرب تبار خبر شده است که شما جهت امر دعوت به اينجا آمده‌ای، لذا می‌خواهد با پسرش ملاقاتی داشته باشی! من از روی تعجب پرسيدم: من با پسرش ملاقات کنم؟ چرا خودش را ملاقات نکنم و چرا خودش نزد من نمی‌آيد و از من چنين درخواستی نمی‌کند؟ گفت: او با ما نماز نمی‌خواند، اما پسرش از يک مشکلی شکوه دارد و می‌خواهد شما در حل آن مشارکت داشته باشی.

بنابراين من همراه اين برادر با ماشين به آنجا رفتم وقتی وارد منزل شديم، ناگاه با پيرمردی برخورد کرديم که سنّش دروازه‌های شصت را می‌کوبيد. در طول عمرش تبعيد و اخراج از وطن و شکنجه‌ها ديده و به زندان رفته است. سپس با فرزندان و جگر گوشه‌هايش در يکی کشورهای کفار رحل افکنده است. لذا در اين بلاد با امن و آرامش بسر برده و با سهولت و آسانی زندگی مرفهی برايش فراهم آمده است.

وی با يک دلگرمی با من سلام گفت و سپس مرا به اتاق پذيرايی تعارف کرد و گوشه‌هايی از زندگی پرماجرا و دردناکش را برايم تعريف كرد که چگونه پس از تحمل بدبختی‌ها و شکنجه‌های دوران جوانی، برای كسب زندگی آسوده و مُرفَّه، در ايام پيری به اين سرزمين آمده است،

من از وی پرسيدم: آيا به زندگی آرام و آسوده‌ای دست يافتی؟ فرمود: آری، به ظاهر خانه‌ای وسيع، ماشين آخرين سيستم، حقوق ماهيانه بدون کار و خستگی و بدون زحمت و دردسر و بی‌هيچ آوارگی و خانه بدوشی و ترس و واهمه! هر کسی ببيند، گمان می‌کند من آسوده خاطر و زندگی آرامی دارم و آرزو می‌کند که زندگی مرا داشته باشد، اما حقيقت اين است که من بدبخت‌ترين انسان‌ها هستم، به پسران و دختران و بر زنم هيچ اشراف و قيموميتی ندارم، بلکه اصلا احساس می‌کنم که من انسانی مستقل که دارای شخصيت و صلاحيت باشد، نيستم. زندگی‌ام کاملا بی‌تنوع و بلکه پر ملالت و رنج‌آور است. احساس می‌کنم که انگار بسان دستگاه و وسيله‌ای فرسوده هستم که هر آن مخترعش منتظر است تا مدت صلاحيت و كارايی‌اش به اتمام برسد تا آن را به ديگری عوض کند.

سپس اين پيرمرد بر اعصابش مسلط شد و گفت: ببخشيد جناب شيخ! نمی‌خواهم اين دردها و رنج‌ها را به رخ شما بکشم؛ زيرا اينها بيشتر از آن هستند که در يک جلسه به پايان برسند، بلکه هدف از ملاقات شما به خاطر يک مشکلی است كه پسر کوچکم به آن مواجه شده است.

جناب شيخ، کوچک‌ترين پسرم نوزده سال سن دارد و در سن پانزده سالگی به اين کشورها آمده است و در اين ممالک تحصيل کرده است و با اهل اين سرزمين در مدارس، بازارها، خانه‌ها و باشگاه‌ها، و ورزشگاه‌هايشان و... اختلاط کرده است و من او را از هيچ چيزی ممانعت نكرده‌ام. بلکه اصلا در زندگی‌اش دخالت نکرده‌ام! زيرا اصول تربيتی نوين دال بر اين امر است.

من با جديت می‌توانم بگويم که او را کاملا آزاد گذاشته و از هيچ كاری، اعم از حلال و حرام ممانعت نکرده‌ام؛ زيرا در غير اين صورت اگر وی به پليس و دستگاه‌های امنيتی خبر می‌داد، سبب زندان و عقوبت من می‌شد.

خلاصه اين که پسرم مدت طولانی است که نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گيرد بلکه کاملا نسبت به امور دينی بی‌توجه است، بلكه بر اين باور است كه همه اديان نسبت به انسان‌ها نوعی ستم به شمار می‌روند. اخيراً بسيار به تنگنا در آمده و آشفته شده است! تنها به اتاقش پناه می‌برد و با ما اختلاط نمی‌کند! هر روز صبح سرش را با تيغ می‌تراشد و دست به کارهای عجيب و غريبی می‌زند.

ممکن است او را صدا بزنم تا با او ملاقات بکنی، اميد است خداوند حال او را به دست شما بهبود بخشد. من عرض کردم: اشکالی ندارد آن گاه پدر با مهربانی محمد را صدا زد. محمد، محمد، پس از چند لحظه محمد نزد ما آمد، وی جوانی در عنفوان جوانی و نشاط كه دستخوش شهوات و تمايلات نفسانی قرار گرفته و در آن غوطه‌ور بود. دستش را به سويم دراز کرد و گفت:

- **السلام عليکم**:

- **وعليکم السلام**. آقا محمد حالت چطور است؟ پدر وارد اتاق شد و گفت: محمد! اين شيخ آمده است تا در مورد افکاری که آنها را نزد من بيان می‌کنی، با تو گفتگو کند.

فرزندم! تو مسلمانی. فرزندم بر تو حرام است. فرزندم! آنگاه پيرمرد گريه سرداد و صدايش بلند شد و سپس خاموش شد. آن گاه من به محمد گفتم: پدرت می‌گويد: تو برخی مسايل دينی‌داری آيا ممکن است آنها را بشنوم؟ اما ببخشيد قبل از اين که آنها را بازگو نمايی آيا تو به خوبی می‌توانی عربی صحبت کنی!0F[[1]](#footnote-1).

گفت: تا حدودی آن را می‌فهمم اما لطفاً با زبان فصيح با من صحبت نکنيد. لذا به او گفتم: محمد! آيا تو به وجود الله اعتقاد داری؟ پرسيد: اعتقاد يعنی چه؟ باز به او گفتم: يعنی تو به اين مطلب ايمان داری که الله وجود دارد؟ گفت: ايمان! يعنی چطور؟ باز من گفتم: ((dorohelieatidh؟ آنگاه فرمود: بله، بله. باز من گفتم: خداوند ما را آفريده و ما را رزق و روزی داده و به عبادت خودش امر كرده است و پيامبران را به عنوان مژده دهنده و هشدار دهنده فرستاده است. گفتگوی‌مان به درازا کشيد و قانع نشد که خداوند آفريدگار حکيم و دادگر است و سزاوار اطاعت و بندگی و ذاتی عظيم و متعال است. وقتی چنين امری را مشاهده کردم به او گفتم: می‌خواهم از تو سوره فاتحه یعنی ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ را بشنوم؟ چون شروع به خواندن آن کرد در آن دچار اشتباه شد؛ زيرا او سوره‌های کوچک قرآن كريم را هم بلد نبود!

من به او گفتم: بيا نزديک و کنارم بنشين. چون در کنارم قرار گرفت، دستم را بر سينه‌اش گذاشتم و سه مرتبه سوره فاتحه را خواندم آن گاه اشک از چشمانش جاری شد من از خواندن باز آمدم و پرسيدم: چرا گريه می‌کنی؟ با صدايی که گريه آن را قطع می‌کرد گفت: نمی‌دانم، نمی‌دانم، سپس دستم را بر سينه‌اش گذاشتم و اين آيه را تلاوت کردم: ﴿لَوۡ أَنزَلۡنَا هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ عَلَىٰ جَبَلٖ﴾ [الحشر: 21] و نیز ﴿۞قُلۡ أَئِنَّكُمۡ لَتَكۡفُرُونَ بِٱلَّذِي خَلَقَ ٱلۡأَرۡضَ فِي يَوۡمَيۡنِ وَتَجۡعَلُونَ لَهُۥٓ أَندَادٗاۚ ذَٰلِكَ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٩ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَٰسِيَ مِن فَوۡقِهَا وَبَٰرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَآ أَقۡوَٰتَهَا فِيٓ أَرۡبَعَةِ أَيَّامٖ سَوَآءٗ لِّلسَّآئِلِينَ ١٠ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ وَهِيَ دُخَانٞ فَقَالَ لَهَا وَلِلۡأَرۡضِ ٱئۡتِيَا طَوۡعًا أَوۡ كَرۡهٗا قَالَتَآ أَتَيۡنَا طَآئِعِينَ ١١ فَقَضَىٰهُنَّ سَبۡعَ سَمَٰوَاتٖ فِي يَوۡمَيۡنِ وَأَوۡحَىٰ فِي كُلِّ سَمَآءٍ أَمۡرَهَاۚ وَزَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنۡيَا بِمَصَٰبِيحَ وَحِفۡظٗاۚ ذَٰلِكَ تَقۡدِيرُ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ ١٢﴾ [فصلت: 9-12].

و نيز آيات ديگری که متضمن عظمت وشکوه اللهأ بودند و جوان نه تنها با شنيدن اين آيات گريه می‌کرد، بلکه در گريه‌اش بی‌تابی می‌کرد تا اينکه من تلاوت را به پايان رساندم و کوشش کردم تا با او صحبت کنم اما نتوانست يک کلمه بر زبان آورد آنگاه دستش را گرفتم و کوشيدم تا سر پاهايش بايستد و گفتم: برخيز و دو رکعت نماز بخوان و زندگی‌ات را از نو آغاز کن.

آن وقت در پيشگاه آفريدگار و مولايش خاشعانه ايستاد. ذاتی که او را به صورت انسانی کامل و اندامی زيبا و قامتی راست آفريده است، خدايی که او راخلق نمود و اوست که هدايتش می‌کند و هموست که آب و غذايش می‌دهد و هر گاه مريض شود شفايش می‌بخشد. اوست که او را مرگ و حيات می‌بخشد. وی در پيشگاه پاداش‌دهنده حقيقی بلند شد. گريه کرد و به شدت گريست؛ زيرا سال‌ها بين او و پروردگارش قطع رابطه شده بود. بعد از نماز به من قول داد که هرگز از نماز تراويح با جماعت و شرکت در جلسات سخنرانی غيبت نورزد و به حمدالله چنين هم شد اين بود سرگذشت جوان اول.

سرگذشت برادری ديگر

اين برادر يکی از نمازگذاران بود که بر نمازش محافظت می‌کرد و در مرکز اسلامی همراه ما بود نزد من آمد و از من خواست تا با برادرش که نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گيرد و هرگز خدا را عبادت نمی‌کند ملاقات کنم.

با اين برادر به خانه‌اش رفتم وی مرا به اتاق پذيرائی راهنمايی کرد و سپس صدا زد محمد! محمد! -اين اسم برادرش بود- محمد جوانی هيجده ساله بود، نزد ما آمد و با ملايمت و نرمی مصافحه کرد و آن‌گاه نشست، برادرش گفت: محمد! اين شيخ دعوتگری است كه به اين آنده است. من دوست دارم با شما آشنا شود. آن وقت محمد با يک لطف و محبت فرمود: خوش آمديد.

ابتدا درِ سخن را از زندگی و سبب آفرينش‌مان باز کردم و از عبادت و طاعتی که خداوند مستحق آن است و اين که اين کفار در گمراهی ظاهر و آشکار بسر می‌برند و خوشبختی و سعادت حقيقی در دين خدا نهفته است. سپس با صراحت از مخالفت‌هايی که در ميان جوانان مسلمان در اين کشورها وجود دارد و كيفر تارک نماز و...سخن به ميان آوردم.

محمد نسبت به سخنانم اظهار بی‌اعتنايی می‌کرد. علی رغم اين که کلماتش با اظهار دوستی و تبسم آراسته بود. ليکن در آغاز در درک آنچه من می‌گفتم، جدی نبود.

به او گفتم: محمد! می‌خواهم سوره فاتحه را برايم بخوانی لذا شروع به خواندن سوره فاتحه نمود. وی اشتباه می‌خواند و من اصلاح می‌کردم. باز وی اشتباه می‌خواند و من اصلاح می‌کردم مرتبه سوم اشتباه خواند و باز من اصلاح کردم. در اين هنگام خاموش شد! آری سوره فاتحه را بلد نبود!

به او گفتم: ما تو را دوست داريم و خير خواه تو هستيم و می‌خواهيم همراه ما بيايی و با نمازگزاران نماز بخوانی و بعد از نماز تراويح در جلسه سخنرانی شرکت كنی. وی پس از بهانه‌ها و عذرهای شديد در پايان بر اين امر توافق نمود و همراهمان آمد و نماز تراويح خواند و در جلسه سخنرانی شرکت کرد، سپس بيرون شد و بعد از آن او را نديدم. در مورد او از برادرش پرسيدم گفت: جناب شيخ! برادرم می‌گويد: در لحظاتی که در مسجد بسر برده است انگار چند سالطول کشيده و ملول و خسته شده است! من با شنيدن اين خبر «لاحول ولا قوة الا بالله العلي العظيم» خواندم و سپس برای هدايتش دعای خير نمودم.

داستان سوم

من در سوئد بودم، سوئد کشوری است که بسياری از مسلمانان به اين کشور پناهنده شده‌اند پس از نماز تراويح و ايراد سخنرانی (که به زبان عربی انجام گرفت) يکی از دوستان عرب نزد من آمد و گفت: در اينجا برخی از دوستان سوئدی مسلمان می‌خواهند با شما نشستی داشته باشند آنان در مسجد حلقه زدهو در انتظار شما هستند. لذا من از يکی از دوستان استدعا کردم که ترجمه سخنان مرا به عهده گيرد. بنابراين به جلسه آنها رفتم و از نعمت هدايت و اهمّيت استقامت بر دين را برايشان يادآور شدم و اين برادر سخنانم را از عربی به انگليسی ترجمه می‌کرد. ناگهان يکی از نمازگزاران مترجم را صدا زد وی ما را ترک گفته و به سوی آن شخص رفت، من خاموش شدم و منتظر برگشت مترجم ماندم تا سخنانم را تکميل کنم.

تاخير وی به طول انجاميد و سکوت من و شنوندگان به طول امجاميد. ناگهانيکی از جمع حاضرين با زبان عربی نسبتاً شکسته‌ای شروع به سخن نموده و گفت: شيخ من کم کم می‌توانم ترجمه کنم! من تعجب کردم و گفتم: مگر شما زبان عربی بلد هستيد؟ گفت: من عرب و از كشور فلسطين هستم مادر و پدرم فلسطينی هستند، اما من در اينجا به دنيا آمدم و زبانم سوئدی است و از دوران کودکی پدر و مادرم علاقه داشتند تا من زبان عربی را فرا گيرم، خلاصه من کمی می‌فهمم (اين جملات را با زبان عربی شکسته که با جملات و عبارات انگليسی مخلوط بود گفت).

اينها پاره‌ای از احوال فرزندان جوان و مسلمان در ديار غربت بود. در حالی که جوانان به دنبال غرايز جنسی و تمايلات شهوانی و بلهوسی خويش نيز هستند و توفيق هدايت و توبه را نيافتند.

روی سخنم تنها متوجه پسران نيست بلکه شامل دختران نيز است اين حال و روزگار دختران و پسران ما هست، اما احوال پدران بسيار بدتر و دردناک‌تر است.

شرح حال پدری دردمند را بشنويد

شيخ در ادامه افزود: پدری با دلی‌شکسته و خاطری آزرده نزد من آمد و گفت: جناب شيخ! از اين زندگی خسته شده‌ام! در يکی از کشورهای اسلامی زندگی می‌کردم، اذان به گوشم می‌رسيد و در نماز جماعت شرکت می‌کردم و همراه ذاکرين به حمد و ثنای خدا مشغول می‌شدم و همراه رکوع کنندگان رکوع می‌کردم، صليب و کليسايی نمی‌ديدم. آری، زندگی مُحقَّری داشتم و مالک ثروت و دارايی نبودم، منزل شيک و مجللی نداشتم و در بيمارستان پيشرفته‌ای مورد معالجه قرار نمی‌گرفتم، اما پادشاهی مقتدر بودم و بر تخت کوچک منزلم چهار زانو می‌نشستم. زن و فرزندان دراطرافم بودند و من بسان ماهی که در وسط ستارگان نورافشانی می‌كردم.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بالامس کنا ولا يرجي تفرقنا |  | واليوم صرنا ولا يرجي تلاقينا |

يعنی: «تا ديروز چنان در کنار همديگر بوديم که امکان جدايی‌مان وجود نداشت و امروز چنان از هم جدا شديم که اميد ملاقات و در کنار هم بودن مان وجود ندارد».

می‌دانستم پسرم کجا می‌رود و دخترم با چه کسی می‌نشيند و زنم با چه کسی ملاقات می‌کند. ناگهان يکی از خويشاوندان برايم چنين پيشنهاد کرد که به يکی از کشورهای پيشرفته و مترقی بيايم که به من تابعيت، راحتی، امنيت، رفاه و حقوق بهداشت و درمان می‌دهد. در نتيجه من فريب خوردم و به سوئد آمدم. دولت سوئد پناهندگی مرا پذيرفت. مرا در خانه‌ای زيبا و مجلل اسکان داد و فرزندانم در مدارس پيشرفته تحصيل کردند. روزهای نخست زندگی‌ام با آرامش سپری می‌شد و ابتدا از وضع زندگی خويش راضی بودم اما صدای اذان به صدای ناقوس و صليب بدل شد و چهره‌های معطر و دايم الوضو و ذاکر و باايمان و درخشان به چهره‌هايی مسخ شده تبديل شد که غبار و تيرگی به آنها نشسته است. اما رفاه، آرامش و راحتی زندگی جديد مرا از اين امور غافل نمود. روزها و سال‌ها در اين کشور سپری می‌شد تا اين که من کم کم از اين موقعيت فاسد آگاه شدم و نسبت به فرزندان خود بيمناک شده و احساس خطر کردم و بسان بزدلی شدم که از دشمن خود را پنهان کرده است و از ترس رهزنان و دزدان، فرزندان خودش را به چپ و راست خود نگاه داشته است.

در يکی از روزها شخصی در خانه‌ام را کوبيد! چون در را باز کردم ناگهان با دختر جوانی برخوردم!

- چه می‌خواهی؟

- من «موهمد» دوست پسر تو در مدرسه هستم می‌خواهم او را در اتاق مخصوصش ملاقات کنم. من به شدت وی را نکوهش کردم و از در منزل بيرون راندم و فرزندم را سرزنش کردم و سپس او را نصيحت کردم. دو روز بعد شخص ديگری در منزلم را کوبيد. چون دروازه را باز کردم باز با پسر جوانی بر خورد کردم!

-چه می‌خواهی؟

- من دوست سارا در مدرسه هستم و می‌خواهم او را در اتاقش ببينم!

باز وی را نکوهش کردم و بر وی پرخاش کردم و از در منزل بيرون راندم و اهل منزل را از رفتن بيرون منزل منع کردم و در اين مورد برنامه‌ای ترتيب دادم که معاشرت با غير ممنوع است و به هر جايی غير از مدرسه و نماز جمعه خروج ممنوع است و اختلاط و ارتباط با دختران و پسران سوئدی ممنوع، ممنوع.

من به اجرای اين برنامه با دقت مراقبت می‌کردم. چند روزی گذشت و ظاهراً احساس می‌کردم که اين بحران به پايان رسيده است، تا اين که فاجعه‌ی بزرگتری اتفاق افتاد!

روزی برای خريد برخی وسايل مورد نياز منزل بيرون شدم. چند دقيقه پس از بيرون شدنم زن و دخترم به مرکز پليس رفته و عليه من گزارش دادند مبنی بر اين که من آزادی آنها را سلب نموده و با آنها رفتار خوبی ندارم، دخترم را از ملاقات با دوستان پسرش و پسرم را از ديدار با دوستان دخترش باز داشته‌ام! الی آخر يک پرونده‌ای بزرگ و طولانی.

بنابراين انگيزه‌ی عدالت‌خواهی ماموران دولتی بجوش آمد و شديداً بر اين پدر متخلّف خشمگين شدند. چرا بين دوست پسر و دوست دختر جدايی انداختهاست؟! با چه مجوزی دختران و پسران را از لذّت‌ها و خوشگذرانی‌هايشان باز داشته است و به چه علت چنين اتفاقی در يک کشور آزاد و پيشرفته [و علم بردار دموکراسی!!] صورت بگيرد. در حالی كه خسته و کوفته به خانه بر می‌گشتم و در دستم مواد خوراکی و وسايل خانه بود. ناگهان مامورين پليس را مشاهده کردم که در انتظار من هستند! گمان کردم که در غياب من منزلم به سرقت برده شده، يا فرزندان و جگر گوشه‌هايم با خطری مواجه شده‌اند؟ آنچه را در دست داشتم به زمين انداختم و با سرعت به سوی خانه شتافتم تا وارد خانه شوم. آن گاه گارد عدالت (!!) مرا دستگير كردند!

- فلانی تو هستی؟

- آری، چه می‌خواهيد؟

- عليه تو گزارش شده است با ما بيا!

ابتدا مرا به اداره‌ی اطلاعات و سپس به دادگاه بردند و در آن‌جا به سه سال حبس محکوم شدم تا مايه‌ی عبرتی برای ديگران باشم.

اما عدالت به فرزندانم خانه‌ای در شهر ديگری غير از شهری که من در آن زندان بودم، تدارك ديد و حقوق ماهيانه‌ی فرزندانم را به اسم مادرشان منظور کرد به طوری که اينك من آدرس و محل زندگی آنها را نمی‌دانم و به من اجازه تماس و برقراری ارتباط ندادند و امروز از حالم مپرس. اين داستان پدر اول بود.

اما داستان دوم

اين داستان يک زنی است که با فرزندانش در کشور دانمارک زندگی می‌کردند. در يکی از روزها بين دو پسر (2 و4 ساله‌اش) درگيری کودکانه‌ای اتفاق افتاد و مادرش آنها را تنبيه بدنی کرد، بنابراين، اين دو پسر کوچک با صدای بلند گريه کردند چون همسايه [مهربان و دلسوز] دانمارکی گريه بچه‌ها را شنيد بلافاصله به پليس تماس گرفت! مامورين پليس آمده و بر مادر هجوم آوردند و فرزندانش را از ظلم و بيدادگری! نجات دادند. نفرين بر آنها! گمان می‌کنيد که آنها نسبت به فرزندان از مادرشان مهربان‌تر هستند!

پس از چند ساعت حکم فرستادن يک پسر به شمال دانمارک به اجرا در آمد تا او در يک خانواده‌ای که فرزند ندارد مورد تربيت قرار گيرد و ديگری را به خانواده‌ای در نروژ فرستادند! اين بود داستان دو طفل.

اما مادر در يک سرزمينی که دم از عدالت، دموکراسی و تمدن و رفاه می‌زند در حالی باقی ماند که از درد و حسرت و فراق فرزندانش او را رنج می‌دادند.

پس ای برادر مغترب:

هر يکی از مغتربين داستانی دارد و در سينه هر پدر دل شکسته‌ای دردهاست و چهره‌ی هر يکی گويای حکايتی دردناک است. پس راه حل آن چيست؟! آيا راه حلش اين است که تسليم اين وضعيت تلخ باشيد يا در حد توان در صدد اصلاح و حفظِ دين و فرزندانتان باشيد تا اين که خداوند برايتان فرجی بياورد. برادران مغترب در کشورهای آمريکا، کانادا، استراليا، بريطانيا، فرانسه و کشورهای اسکانديناوی اوضاع و احوال مشابهی دارند. لذا بر مصداق حديث «کلکم راع وکلکم مسئول» راهکارها و توصيه‌های مشروحه‌ی زير را جهت بهبود وضعيت اين عزيزان غريب در ديار فرنگ ارايه می‌نمايم:

توصيه اول

اين را به يقين بدان که کفار و مشرکين، هر چند که نسبت با مسلمانان اظهار عدالت و دوستی بکنند، اما هرگز دوست‌دار آنان نخواهند بود، زيرا آنها دشمنان مسلمانان‌اند و چيزی جز دست كشيدن تو از اسلام، آنان را خشنود نمی‌کند. خداوند می‌فرمايد: ﴿وَلَن تَرۡضَىٰ عَنكَ ٱلۡيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمۡۗ﴾ [البقرة: 120]. «هرگز يهود و نصارا از تو (ای محمد!) راضی نخواهند شد مگر اين که از آيين آنها پيروی کنی».

و نيز می‌فرمايد: ﴿وَدُّواْ لَوۡ تَكۡفُرُونَ كَمَا كَفَرُواْ فَتَكُونُونَ سَوَآءٗۖ فَلَا تَتَّخِذُواْ مِنۡهُمۡ أَوۡلِيَآءَ﴾ [النساء: 89]. يعنی «آنها (کفار) دوست دارند تا شما نيز مانند آنان کفر ورزيد و شما با آنها مساوی گرديد پس آنان را دوست و ولی خود مگيريد».

آری! به خدا سوگند چون کفر ورزيدی (خدا تو را از آن حفظ کند) مقداری تو را دوست می‌دارند؛ زيرا آنان بين کافری که از خود آنها است و کسی که تازه در دين آنها داخل شده است تفاوت قايل هستند.

ممکن است بگويی آنها از ما استقبال می‌کنند و شادمانه پذيرايی می‌نمايند و با ما به خوبی و خوشرفتاری برخورد می‌کنند. به ما مال و ثروت می‌دهند و برايمان زندگی آرام و مرفهی فراهم می‌کنند. خوب به سخنانم گوش کن!

آنها به خاطر منافعی که از تو عايدشان می‌شود چنين می‌کنند؛ زيرا آنان با استقبال و پذيرش از شما سود زيادی کسب می‌کنند و اگر همه فوايد را بدست نياورند ولی برخی را بدست خواهند آورد. آنها با استقبال از شما در آمار شهروندان کشور خويش می‌افزايندو در پی آن به اقتصاد و پيشرفت کشورشان افزوده می‌گردد آنها به وسيله‌ی تو در تعداد کارگران و کارمندان خويش می‌افزايند و آنها از اين که جامعه‌يشان از هم نپاشد از شهروندان خويش محافظت می‌کنند؛ زيرا آنان نژاداً در حال انقراض هستند و نيز به زاد و ولد اعتنايی ندارند بلکه هر يکی از آنها به يک معشوقه ودوست دختر بسنده کرده و تا زمان مرگ با او زندگی می‌کند بدون اين که فرزندی داشته باشد يا به يک يا دو بچه اکتفا می‌کند چنان که مشاهده کرده‌ای افراد سالخورده‌ی آنها بيشتر از جوانان‌شان است و آنها برای آينده‌ای دور نقشه می‌کشند.

اخيرا گزارشی که از اداره‌ی مهاجرت امريکا منتشر شده گواه اين مدعاست. در آن تصريح شده بود که امريکا سالانه بيست ميليون مهاجر را می‌پذيرد تا در سال‌های آينده، توازن جمعيت کشورش حفظ شود. پس آنها به خاطر مهربانی و احسان به تو، تو را نپذيرفته‌اند بلکه از تو استفاده می‌برند، زيرا در وجودت عرق مذهبی و ملی و محبت اسلام وجود دارد و با برخی از آنچه مخالف شريعت است مبارزه می‌کنی و حرص تو بر نماز و عبادت، آنها را رنج می‌دهد.

اما قطعاً از فرزندان تو استفاده خواهند برد. اگر فرزندانت به شيوه‌ی اسلامی تربيت شده باشند و از آنان سودی حاصلشان نشود از نوادگانت استفاده خواهند برد. آنها که در نزد آنان متولد شده و به طبع آنها در آمده و حامل و ويژگی‌های اخلاقی آنان خواهند شد.

آيا خبر داری که در طی پنجاه سال گذشته نيم ميليون مسلمان وارد جهان غرب شده و تا به حال نصف اين آمار مسيحی شده‌اند. قران مجيد می‌فرمايد: ﴿وَلَن تَرۡضَىٰ عَنكَ ٱلۡيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمۡۗ﴾ [البقرة: 120]. يعنی «يهود و نصارا هرگز از تو راضی نمی‌شوند مگر اين که از آيين آنها پيروی کنی».

و نيز می‌فرمايد: ﴿وَدُّواْ لَوۡ تَكۡفُرُونَ كَمَا كَفَرُواْ فَتَكُونُونَ سَوَآءٗۖ فَلَا تَتَّخِذُواْ مِنۡهُمۡ أَوۡلِيَآءَ﴾ [النساء: 89]. يعنی «کفار دوست دارند تا شما نيز مانند آنها کفر ورزيد و با آنها مساوی قرار بگيريد پس آنها را دوست و ولی خود مگيريد».

و نيز می‌فرمايد: ﴿قَدۡ بَدَتِ ٱلۡبَغۡضَآءُ مِنۡ أَفۡوَٰهِهِمۡ وَمَا تُخۡفِي صُدُورُهُمۡ أَكۡبَرُۚ﴾ [آل عمران: 118]. يعنی: «بغض و عداوت از دهنانشان آشکار گرديد و آنچه در سينه‌های شان مخفی است بزرگ‌تر است».

لذا اندکی بينديش.

مسلمانان زيادی در گوشه‌های دنيا، در بوسنی، کوسووا، چچن، اريتره، سودان، اندونزی به دست نصارا به قتل رسيده‌اند؟! آيا فکر می‌کنی نصارای اينجا با نصارای آن جا تفاوت دارند؟ قطعا کفر ملت واحد است و اگر کسی به کشورهايی که پناهندگان مسلمان را می‌پذيرند و با نرمی و مهربانی از آنان استقبال می‌کنند، بنگرد، می‌بيند که مسلمانان به تدريج در خلال آموزش، کار، اختلاط، نظام و... موجب می‌شوند دينشان را فراموش کنند و كفار آنها را با اعتقادات‌شان بيگانه کرده و در هر کجا صدا و وزوزشان بلند است که می‌گويند: آزادی، دموکراسی (fycc). از ديدگاه آنها آزادی و رذيلت دو مفهوم برای يک عمل است و هر کسی به فضايل اخلاقی چنگ بزند او واپسگرا و مرتجع است.

توصيه دوم

فکر کن بقای تو در اين کشور دايمی نيست، آری به اين باور داشته باش و خود و زن و فرزندانت را به اين امر قانع کن. گر چه فعلا در اين کشور زندگی می‌کنيد پس مناسب است که و دوستی تو با کشورهای اسلامی باشد نه با کشورهای کفر و به اين باور باش كه به زودی به کشورهای اسلامی باز می‌گردی و اذان را می‌شنوی و در نماز جماعت شرکت می‌کنی.

اين فتوای علامه شيخ محمد صالح عثيمين را با دقت مطالعه کن. از ايشان سوال شد: حکم اقامت در کشورهای کفار چيست؟ در جواب فرمود: اقامت در کشورهای کفار خطر بزرگی است که دين، اخلاق، رفتار و آداب فرد مسلمان را تهديد می‌کند.

ما انحرافات زيادی را از کسانی که در آنجا اقامت گزيده‌اند، مشاهده کرده‌ايم؛ زيرا کسانی که به آنجا رفته‌اند و برگشته‌اند عده‌ای فاسق و جمعی مرتد و عده‌ای پيرو ساير اديان و برخی کمونيست و منکر الله برگشته‌اند تا جايی که مطلقاً منکر وجود خداوند شده‌اند و دين‌داران گذشته و حال را به ديده‌ی استهزا و تمسخر می‌نگريسته‌اند. از اين رو مناسب -بلکه لازم- است تا از اين پرهيز شود و شرايطی وضع گردد که مانع سقوط در اين مهلکه شود. پس اقامت در بلاد کفر نياز به دو شرط اساسی دارد:

شرط اول

اقامت کننده، از دينش در امان باشد طوری که دارای علم و ايمان قوی باشد که او را بر پايداری بر دينش مطمئن بگرداند و از انحراف و کجروی باز دارد و دشمنی و بغض کفار را در دل داشته باشد و از دوستی و محبت آنان اجتناب ورزد؛ زيرا دوستی و محبت با آنها منافی با ايمان است. چنان‌که خداوند سبحان می‌فرمايد: ﴿لَّا تَجِدُ قَوۡمٗا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ يُوَآدُّونَ مَنۡ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوۡ كَانُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ أَوۡ أَبۡنَآءَهُمۡ أَوۡ إِخۡوَٰنَهُمۡ أَوۡ عَشِيرَتَهُمۡۚ﴾ [المجادلة: 22]. يعنی: «مردمانی را نخواهی يافت که به خدا و روز قيامت ايمان داشته باشند ولی کسانی را به دوستی بگيرند که با خدا و پيغمبرش دشمنی ورزيده باشند هر چند که آنان پدران، يا پسران، يا برادران و يا قوم و قبيله ايشان باشند».

نيز می‌فرمايد: ﴿۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡيَهُودَ وَٱلنَّصَٰرَىٰٓ أَوۡلِيَآءَۘ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٥١ فَتَرَى ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ يُسَٰرِعُونَ فِيهِمۡ يَقُولُونَ نَخۡشَىٰٓ أَن تُصِيبَنَا دَآئِرَةٞۚ فَعَسَى ٱللَّهُ أَن يَأۡتِيَ بِٱلۡفَتۡحِ أَوۡ أَمۡرٖ مِّنۡ عِندِهِۦ فَيُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَآ أَسَرُّواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ نَٰدِمِينَ ٥٢﴾ [المائدة: 51-52]. يعنی «ای مومنان! يهوديان و مسيحيان را به دوستی نگيريد ايشان برخی دوست برخی ديگرند (و در دشمنی با شما يکسان و برابرند). هر کس از شما با ايشان دوستی ورزد بی‌گمان او از زمره‌ی ايشان بشمار است و شکی نيست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ايمان) هدايت نمی‌کند. می‌بينی کسانی که بيماری (شک و نفاق ) به دل دارند (در دوستی و ياری با يهوديان و مسيحيان) سبقت می‌گيرند و می‌گويند: می‌ترسيم که (روزگار برگردد و) بلائی بر سر ما آيد (و به کمک ايشان نيازمند شويم) اميد است که خداوند فتح (مکه) را پيش بياورد يا از جانب خود کاری کند (و دشمنان اسلام را نابود و منافقان را رسوا نمايد) و اين دسته از آنچه در دل پنهان داشته‌اند پشيمان گردند».

در حديث صحيح از رسول خدا ج روايت است که فرمود: «هر کس با قومی دوستی و محبت داشته باشد، با آنها حشر می‌شود». در حديثی ديگر می‌فرمايد: «هر کس با آن شخصی حشر می‌شود که با آن محبت دارد».

بنابراين دوستی و محبت با دشمنان خدا بزرگترين خطر برای مسلمانان بشمار می‌رود، زيرا دوستی با آنان مستلزم موافقت و اتباع از آنان است، يا حد اقل اين که آيين و روش آنها را انکار نمی‌کند. از اين رو رسول خدا ج فرمود: «هر کس قومی را دوست داشته باشد با آنها محشور می‌شود».

شرط دوم

بر اظهار نمودن دينش قدرت داشته باشد طوری که بتواند بدون هيچ گونه ممانعتی شعاير دينش را برپا دارد. از اقامه نماز جماعت و جمعه جلوگيری نشود و اگر جماعتی هستند که می‌توانند جمعه را بر پا دارند و از زکات، روزه و حجو ديگر شعاير دين جلوگيری نشوند پس اگر چنين قدرتی ندارند. اقامت کردن در آن جا جايز نيست و واجب است که از آنجا هجرت کنند.

ابن قدامه1F[[2]](#footnote-2) در بحث اقامت مردم در مورد هجرت می‌نويسد: کسانی که بر آنان واجب است هجرت كنند، عبارتند از كسانی که بر آن قادرند و نمی‌توانند که دينشان را آشکار کنند و در ميان کفار نمی‌توانند واجبات دينشان را اقامه کنند. پس بر چنين افرادی واجب است که هجرت کنند. چنان‌که خداوند سبحان فرموده است: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَفَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ ظَالِمِيٓ أَنفُسِهِمۡ قَالُواْ فِيمَ كُنتُمۡۖ قَالُواْ كُنَّا مُسۡتَضۡعَفِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ قَالُوٓاْ أَلَمۡ تَكُنۡ أَرۡضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةٗ فَتُهَاجِرُواْ فِيهَاۚ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ٩٧﴾ [النساء: 97]. «بی‌گمان کسانی که فرشتگان به سراغشان می‌روند بر خود ستم کرده‌اند بديشان می‌گويند: کجا بوده‌ايد (که اينک چنين بی‌دين و توشه مرده‌ايد و بدبخت شده‌ايد و عذر خواهان) گويند: ما بيچارگانی در سر زمين کفر بوده‌ايم (و چنان که بايد، به انجام دستورات دين نرسيديم! فرشتگان بديشان) گويند: مگر زمين خدا وسيع نبود تا در آن ( بتوانيد بار سفر ببنديد و به جای ديگري) کوچ کنيد؟ جايگاه آنان دوزخ است و چه بدجايگاهی و چه بد سر انجامی!

اين تهديد شديدی است که بر وجوب هجرت دلالت می‌كند، زيرا اقامه‌ی واجبات دين واجب است که بر آن قادر بر هجرت باشد و هجرت از ضروريات و تتمه‌ی واجب است و آنچه واجب جز با آن تکميل نمی‌گردد پس آن عمل نيز واجب است. الی اخر.

پس با توجه به اين دو شرط اساسی اقامه در دارالکفر به چندين قسم تقسيم می‌شود:

قسم اول:

اقامت او به خاطر دعوت و ترغيب به سوی اسلام باشد و اين نوعی جهاد است و کسی که بر آن قادر باشد فرض کفايه است .

اما مشروط بر اين که دعوت وی قابل اجرا باشد و کسی مانع دعوت او يا مانع اجابت دعوت وی نباشد؛ زيرا دعوت به سوی اسلام از واجبات دين است و شيوه‌ی پيامبران نيز همين بوده است و رسول خدا ج به تبليغ از طرف خودش در هر زمان و مکان دستور داده است. چنان که فرموده است: «پيام مرا برسانيد اگر چه يک آيه باشد».

قسم دوم

اقامت او به خاطر تحقيق و بررسی احوال و اوضاع کفار باشد و فساد عقيده و بطلان ايده و فروپاشی و هرج و مرج اخلاقی آنها را شناسايی کند تا مردم را از گول خوردن آن‌ها برحذر دارد و حقيقت حال را برای کسانی که از آنان در شگفت هستند، روشن سازد و اين اقامت نيز نوعی جهاد بشمار می‌رود، زيرا شامل برحذر داشتن مردم از کفر و اهل آن می‌باشد و متضمن ترغيب و راهنمايی به اسلام است؛ زيرا فساد کفر، دليل شايستگی اسلام است. چنان که گفته شده است: «اشيا با اضداد آنها شناخته می‌گردد»2F[[3]](#footnote-3). ليکن بايد شرط آنتحقق يابد بدون اين که فساد بزرگ‌تری عايد وی گردد. پس اگر مقصودش تحقق نيافت به طوری که از نشر انحرافات آنها و بر حذر داشتن مسلمانان از آن جلوگيری خرافاتشان شد پس اقامت او سودی ندارد و اگر مقصود او با فساد بزرگ‌تری مواجه شد مانند اين که آنان به عملکرد او واكنش نشان داده و كارش به ناسزاگويی اسلام و رسول خدا ج و ائمه مسلمين منجر شد. پس خودداری از آن واجب است.

چنان که خداوند سبحان فرموده ا ست: ﴿وَلَا تَسُبُّواْ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّواْ ٱللَّهَ عَدۡوَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖۗ كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمۡ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِم مَّرۡجِعُهُمۡ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٠٨﴾ [الأنعام: 108]. يعنی «ای مومنان! به معبودها و بت‌هايی که مشرکان بجز خدا می‌پرستند دشنام ندهيد تا آنان (مبادا خشمگين شوند و) تجاوزکارانه و جاهلانه خدای را دشنام دهند همان گونه برای هر ملت و گروهی کردارشان را آراسته‌ايم عاقبت بازگشت‌شان به سوی خداست و خدا آنان را از آنچه کرده‌اند آگاه می‌سازد».

اين بدان معناست که در کشورهای کفار به عنوان جاسوس مسلمانان بسر می‌برد تا از وساوس و ترفندهايی را که عليه مسلمانان طراحی می‌کنند شناسايی کند و مسلمانان را از آنان بر حذر دارد چنان‌که رسول خدا ج در غزوه خندق حذيفه بن يمان را به سوی مشرکان فرستاد تا از اسرّار آنها با خبر شود

قسم سوم

به خاطر نياز حکومت اسلامی و ايجاد ارتباط با دولت‌های کفر اقامت کند، مانند کارمندان سفارت‌خانه‌ها. بنابراين حکم چنين افرادی مانند کسانی است که به خاطر روابط فرهنگی اقامت می‌کنند و امور دانشجويان را مراعات می‌کنند و از آنان مراقبت کرده و بر التزام اسلام و آداب آن، آنها را وادار می‌کنند لذا برای اقامت چنين افرادی مصلحت بزرگی نهفته است.

قسم چهارم

اقامت وی بخاطر نياز خصوصی و شخصی از قبيل تجارت و معالجه جايز باشد. پس اقامت چنين فردی به قدر نياز جايز است. علما رحمهم الله تصريح كرده‌اند که داخل شدن در کشورهای کفر برای تجارت جايزاست و از برخی اصحاب رواياتی نقل نموده‌اند.

قسم پنجم

اقامت وی برای تحصيل باشد و اين نيز مانند اقامت افراد تاجر و بازگان است، اما خطر وی بيشتر و ويرانی بيشتری به دين و اخلاق اقامت کننده دربر دارد.

قسم ششم

اقامت برای سکونت باشد و اين از همه خطرناک‌تر و بزرگ‌تر است؛ زيرا در اختلاط با کفار مفاسدی بر او مرتب باشد و چنين احساس می‌کند که او تابعيت آن کشور را گرفته و تابعيت، متقاضی دوستی، محبت و افزودن به لشکر کفر است و اهل و خانواده او در ميان کفار رشد می‌کنند و اخلاق و عادات آنان را فرا می‌گيرند. از اين جهت رسول خدا ج فرمود: «هر کسی با مشرک سکونت کند، قطعا او مانند آن مشرک است». ابوداود.

زيرا اختلاط طولانی با کافر و همنشينی با او در يک کشور موجب تشابه و توافق با او می‌شود.

قيس بن حازم از حضرت جرير بن عبدالله روايت می‌کند که رسول خدا ج فرمود: «من از هر مسلمانی که در ميان مشرکين اقامت کندبيزارم». صحابه عرض نمودند: يا رسول الله! برای چه؟ فرمود: «آتش اين دو تا ديده نشود.» ترمذی و ابوداود.

چگونه مومن آسوده خاطر می‌شود که در کشورهای کفار سکونت کند در حالی كه آنجا علناً شعاير کفار آشکار می‌گردد و احکام غير خدا به اجرا گذاشته می‌شود و وی آن را با چشم می‌بيند و با گوشش می‌شنود و به آن راضی می‌شود؟ بلکه به آن کشورها نسبت داده می‌شود و با اهل و اولادش در آن کشورها سکونت می‌کند و مانند کشورهای اسلامی در آنجا اطمينان و آرامش حاصل می‌کند! با وجود اين که خطر بزرگی او و خانواده‌اش را در مورد دين و اخلاقشان تهديد می‌كند؟!

توصيه سوم

مهمترين چيزی که بايد مسلمان به آن توجه کند، دين است؛ زيرا سرمايه، منزل، کار، بيمارستان و زندگی آرام چه ارزشی در مقابل اطاعت خداوند بزرگ و بلندمرتبه دارد؟

پس هر کجا که هستی بر اقامه شعاير دين حريص باش. از ويژگی‌های اين دين، يکی آن است که آن دينی آشکار است. هر کجا وقت نماز فرا رسيد نمازت را بخوان، اعم از اين كه در بازار باشی يا در محل کار يا کارخانه و از اين خجالت نکش. ﴿قُلۡنَا لَا تَخَفۡ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٦٨﴾ [طه: 68]. يعنی «گفتيم: مترس! حتما تو برتری».

شيخ گفت: در سوئد بودم و با دو دوست که در آنجا مقيم بودند برای بازديد موزه کتاب و برخی آثار قديمی رفتيم پس از اين که مراحل ورود را پشت سر گذاشتيم و چند دقيقه‌ای را در آن‌جا گذرانديم، وقت نماز عصر فرا رسيد. يکياز آن دو نفر گفت: شيخ برويم بيرون نماز بخوانيم! با تعجب پرسيدم: چرا اينجا نماز نخوانيم؟ گفت: اوه! در جلو اينها نماز بخوانيم؟ نه، نه! اين خيلی کار سختی است، خيلی. پرسيدم: چراخيلی، خيلی سخت است؟ گفت: جناب شيخ جلو سوئدی‌ها نماز بخوانيم؟ من گفتم: آری، جلو سوئدی‌ها نماز می‌خوانيم. چرا جلو آنها نماز نخوانيم؟ مگر نمی‌بينی که زن و مرد آن‌ها همديگر را جلو ما می‌بوسند و شرم نمی‌کنند و هم ديگر را در جلو ما به آغوش می‌گيرند و خجالت نمی‌کشند و در بازارها شراب می‌نوشند و اندام و مفاتن خويش را آشکار می‌کنند و حركاتی كه با حيا سازگار نيست، مرتکب شده و آن را آزادی به حساب می‌آورند و بسا ما به آنها نگاه می‌کنيم و از اين آزادی شگفت زده می‌شويم! پس چرا ما جلو آنها نماز نخوانيم و آن را آزادی به حساب نياوريم.

آن‌گاه ما به يک گوشه‌ای از موزه رفتيم و رو به قبله كرده و دستهايم را تا گوشها بلند کردم تا اذان بگويم، آن گاه رفيقم صدا کرد: جناب شيخ! چکار می‌کنی؟ من با آرامی به وی گفتم: اذان می‌گويم. او با اضطراب و پريشانی گفت: اينجا اذان می‌گويی؟ گفتم: آری! آيا مگر اين آزادي(fyee) نيست! تو نيز اين را آزادي(fyee ) نام بنه.

سپس اذان گفتم و با صدايی آهسته اقامت گفتم و نماز جماعت را برگزار كرديم و به بازديدمان ادامه داديم در حالی كه مردم ما را می‌ديدند که با جما عت نماز می‌خوانيم، تکبير می‌گوييم و تسبيح می‌خوانيم، رکوع وسجده می‌کنيم و مامورين پليس از ما جلوگيری نمی‌کنند و از ما غرامت و جريمه‌ای نمی‌گيرند و به زندان محکوم نمی‌کنند و آسمان به زمين نمی‌آيد. پس چرا برخی از برادران از نماز خواندن جلو مردم، در پارک‌ها و اماکن عمومی خجالت می‌کشند.

حتی بسياری از مسلمانان بدون عذر سفر و مريضی در بين دو نمازجمع می‌کنند به سبب اين که خجالت می‌کشند در ميان مردم نمازشان را اقامه کنند.

ای برادر گرامی! قطعاً اظهار اين شعاير از جمله بزرگ‌ترين اسباب دعوت به دين اسلام است. قران می‌فرمايد: ﴿وَٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِۚ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى ٱلۡخَٰشِعِينَ ٤٥ ٱلَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَٰقُواْ رَبِّهِمۡ وَأَنَّهُمۡ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ ٤٦﴾ [البقرة: 45-46]. يعنی «و از شکيبايی و نماز ياری جوييد و نماز سخت دشوار و گران است مگر برای فروتنان. آن کسانی که به يقين می‌دانند خدای خويش را ملاقات خواهند کرد و اين که آنها به سوی او باز خواهند گشت».

توصيه چهارم

ای برادر مغترب! خانه‌ات مملکت تو است و کسی نمی‌تواند در آنجا مزاحم تو باشد و بزودی در روز قيامت از افراد اين منزل پرسيده می‌شوی.

هر کس با اولادش نيک رفتاری بکند و در کوچکی آنها را با شيوه نيک و شايسته تربيت کند، در دنيا و آخرت به او نفع می‌رسانند و در زندگی با تو نيکوکاری بوده و از تو اطاعت می‌كنند و نسبت به تو احسان می‌کنند و بعد از مرگ با دعا و استغفار خويش به تو سود می‌بخشند. خداوند می‌فرمايد: ﴿وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا ٧٤﴾ [الفرقان: 74]. يعنی «و (بندگان رحمان) کسانی هستند که می‌گويند: پروردگارا! همسران و فرزندانی به ما عطا کن که باعث روشنی چشمان‌مان گردند و ما را پيشوای پرهيزگاران گردان».

دعای حضرت ذکريا عليه السلام اين بود که می‌گفت: ﴿رَبِّ هَبۡ لِي مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةٗ طَيِّبَةًۖ إِنَّكَ سَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ ٣٨﴾ [آل عمران: 38]. يعنی «پروردگارا! فرزند شايسته‌ای از جانب خويش به من عطا فرما بی‌گمان تو شنونده‌ی دعايی».

پس از پروردگارش هر گونه فرزندی طلب نکرده بلکه منظور او فرزند شايسته بود؛ زيرا نسل فاسد جز سختی و مشقت چيز ديگير برايت نمی‌افزايد در خانه‌ات توجهات و رهنمودهای مهم را لازم بگير.

به فرزندانت نسبت بر اقامه‌ی نماز جماعت در مسجد حريص باش و اگر اين ميسر نبود بر اقامه‌ی آن در خانه و پايبندی در اوقاتشان بدون تاخير و تساهل حريص باش و در آن تساهل به خرج مده به اين شکل که يکی از فرزندان از شرکت در نماز جماعت غايب نشود و اين برنامه‌ی تو در همه نمازها باشد. به اذان در وقت هر نمازی حريص باش.

چه زيباست که برگه‌ای برای بيان اوقات نمازها نصب کنی و يکی از فرزندانت را مسئول اذان قرار دهی به طوری که مکان جمع شدن برای نماز در يک اتاقی مشخص باشد و موذن در آن اذان بگويد و ديگران برای اقامه نماز حاضر شوند. بايد در خانه‌ات يک کتابخانه‌ای -هرچند کوچک- وجود داشته باشد که در آن کتاب‌های داستان و کتب فقهی و شرعی و نوارها و كاست‌های مفيد وجود داشته باشد و در اين مورد از خرج کردن بخل مورز؛ زيرا اين از جمله انفاق در راه خداست که بر آن مستوجب اجر می‌شوی.

در خانه‌ات يک درس دينی هفتگی داشته باش. طوری که همه افراد خانه در آن جمع شوند و در آن احاديثی از رياض الصالحين يا کتب تفسير و... خوانده شود.

اين كار در پيوند خانواده با همديگر بسيار مهم است تا جايی که فرشتگان شما را احاطه کرده و رحمت شما را می‌پوشاند و خداوند شما را در جمع خودش شما را ياد می‌کند. هرگز در غايب شدن آنها از درس تساهل مکن و اين درس خانوادگی شما را از درس دايمی‌ای كه در مراکز اسلامی آن‌جا برگزار می‌شود، بی‌نياز نکند.

پس مصاحبت و همراهی تو با فرزندانت در مراکز اسلامی، در وقت ديگری برای حضور در نماز جماعت و دروس علمی موجب تقويت بُعد ايمانی آنها شده و ارتباط آنان را با برادران اسلامی‌شان تقويت كرده و تخم احساس و عزت و سربلندی اسلام را در دلهايشان خواهد کاشت.

با فرزندانت جز با زبان عربی سخن مگو3F[[4]](#footnote-4) و در اين مورد تصميم جدی بگير و فرزندانت را از سخن گفتن به غير زبان عربی جلوگيری کن و هر کسياز افراد خانواده به زبان مدرسه يا خيابان سخن گفت، او را تنبيه کن و در اين مورد بسيار جدی باش و حتی به آنان اجازه يک يا نصف کلمه به غير زبان عربی مده. اين بسيار مهم است.

توصيه پنجم

فرزندانت تا زمانی كه در جلو روی تو هستند و سنين طفوليت را سپری می‌کنند، تو می‌توانی آنها را به شيوه‌ی اسلامی تربيت کنی و برای تو در اين زمينه هيچ گونه بهانه‌ای نيست. لذا نبايد در مورد تربيت آنها در اين مرحله کوتاهی کنی. بنابراين برای تحقق اين هدف حريص باش. وقتی كودك به سن سه سالگی رسيد بايد سوره فاتحه را حفظ کند چون فاتحه را خوب حفظ کرد، او را به حفظ سوره‌های کوچک از قبيل سوره‌ی اخلاص ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١﴾ وادار کن.

چون به سن پنج سالگی رسيد سوره‌های ديگر را حفظ کند و چون به سن ده سالگی رسيد حداقل حافظ سه الی چهار جزء قران باشد.

ابتدا اين كار مقداری مشکل است اما هر گاه فرزندان برآن عادت کنند آسان می‌شود. ﴿وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ﴾ [القمر: 17]. يعنی «ما قران را برای ياد گرفتن آسان كرديم».

تو اندکی خسته می‌شوی ليکن آيا بهشت را بدون خستگی می‌خواهی؟! رسول‌خدا ج فرمود: «بهشت به مکاره پوشيده شده وآتش به شهوتها»4F[[5]](#footnote-5).

تو نمی‌دانی که کَی از دنيا سفر می‌كنی و از فرزندانت جدا می‌شوی، پس آنها را حافظ قرآن کن تا برايت ذخيره‌ای باشند و در روز رستاخيز نيکی‌هايت در نزد خداوند سنگين باشد. رسول‌خدا ج فرمود: «هرگاه انسان بميرد عملش از او قطع می‌شود جز از سه چيز، صدقه جاريه و علمی که از آن استفاده شود و فرزندان صالحی که برای او دعا خير کند».

چه خير و صلاحی بزرگ‌تر از اين است که فرزند حافظ کلام خدا باشد؟ مواظب باش تو و فرزندانت از آن کسانی نباشيد که رسول خدا ج از آنها شکايت می‌کند. چنان که خداوند می‌فرمايد: ﴿وَقَالَ ٱلرَّسُولُ يَٰرَبِّ إِنَّ قَوۡمِي ٱتَّخَذُواْ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ مَهۡجُورٗا ٣٠﴾ [الفرقان: 30]. يعنی «و پيامبر می‌گويد: ای پروردگار! اين قوم من قران را مهجور نموده و آن را رها کرده‌اند».

می‌توانی در تربيت فرزندانت امور ذيل را رعايت کنی.

- **نوارهای ضبط شده**. به اين صورت که بچه از نوار، قران را گوش کند و به دنبال آن تکرار کند تا آن را حفظ کند

**- استاد خصوصی.**چند نفر جمع شده و برای فرزندان خويش يک معلم خصوصی بگيرند تا در هفته‌ای چند جلسه به آنها قران را آموزش دهد.

**- تشويق فرزندان بر حفظ قران مجيد و دريافت جوايزی از بزرگترها.**

**- کم کردن بازی و سرگرمی‌های مخرب**و عدم دسترسی اطفال به ابزار مانند کامپيوتر و غيره که مانع حفظ قران می‌شود.

يکی از دوستان تعريف کرد که جهت ايراد سخنرانی به سوئد رفته است و با يکی از برادران غير عرب که اصلا زبان عربی نمی‌فهميد ملاقات کرده است؛ اما با اين وجود دو دختر و يک پسر او كه بزرگترين آنها دوازده سال سن داشته است همه حافظ قران بودند.

آری دوستم فرزندان او را ديده و از آنها امتحان نيز گرفته است.

پس هر کسی اراده نيکو و پاک و خالص داشته باشد، خداوند متعال او را موفق می‌کند و در او و فرزندانش برکت می‌آورد.

در دانمارک با فردی تازه مسلمان بر خورد کردم که يک کلمه از زبان عربی نمی‌فهميد و برای حفظ قران کريم و ياد گرفتن احکام دينی بسيار علاقه داشت تا جايی که همراه خودش نوارهای کوچک ضبط شده داشت و هر گاه کسی را می‌ديد که زبان عربی بلد است از او می‌خواست تا برخی از سوره‌ها و اذکار و اوراد را در نوار ضبط کند و سپس مکرراً به آن گوش می‌داد تا اين که آن را حفظ می‌کرد. ﴿وَٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ فِينَا لَنَهۡدِيَنَّهُمۡ سُبُلَنَاۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَمَعَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٦٩﴾ [العنکبوت: 69]. يعنی «آنان که برای رسيدن به ما تلاش و مجاهده می‌کنند ما راه‌های رسيدن به خودمان را به او نشان می‌دهيم و بی‌گمان خداوند با نيکو کاران است».

دعوتگری ديگر برايم تعريف کرد که در استراليا با دو کودک که تابعيت استراليايی داشته‌اند و اصالتاً اهل سنغافور بوده‌اند، يکی پنج و ديگری هفت سال سن داشتند و هر دو حافظ کل قران مجيد بودند در حالی که اصلاً زبان عربی بلد نبودند5F[[6]](#footnote-6) و اين دعوتگر تعريف نمود که اين دو پسر را آزموده و از قوت حافظه آنها در شگفت شده است، فرمود: من از يکی از اين دو پسر با زبان انگليسی پرسيدم: آياتی را که در آن کلمه (جهنم ) آمده است برايم بخوان! او با سرعت همه اين آيات را برايم تلاوت نمود سپس از او خواستم آياتی را که در آن کلمه (جنت) آمده است بخواند و او اين آيات را برايم خواند و کسی که به حفظ اين دو پسر بچه اهتمام ورزيده است شوهر مادر اينها بوده است که از طريق گوش دادن مداوم سوره‌ها توسط نوار کاست و (m.p.3) قران را حفظ کرده‌اند. خداوند به او جزای خير بدهد.

«تشبهوا بالكرام ان لم تكونوا مثلهمان التشبه بالكرام فلاح»**.**

يعنی «خودتان را شبيه آنها بکنيد اگر مانند نمی‌توانيد، زيرا تشبه با افراد بزرگ رستگاری است».

توصيه ششم

بر تعليم آداب اسلامی فرزندان از دوران طفوليت حريص باش، زيرا آنها بر آنرشد می‌کنند، از قبيل آداب خوردن و نوشيدن. قبل از خوردن بسم الله و بعد از آن الحمدلله بگويد و با دست راست بخورد.

آداب مجلس را به آنها بياموز. به هنگام داخل شدن و خارج شدن سلام بگويد و به بزرگ‌ترها احترام بگزارد و آداب سخن گفتن را رعايت کند و دروغ نگويد و سخنان زشت و ناسزا را بر زبان نياورد و آداب بيت‌الخلا و توالت را ياد بگيرد و مانند دعای قبل از داخل شدن و عدم استقبال قبله به هنگام قضای حاجت وآداب ديگری كه من من اين چند مورد را به عنوان مشت نمونه خروار ذکر کردم.

آيا می‌دانی اگر در تعليم آداب اسلامی به فرزندت از دوران کوچکی‌اش غفلت بورزی، نتيجه چه خواهد شد؟ به زودی متولی ادب آموزی او کسی ديگر خواهد شد و در دامان او ياد می‌گيرد که با دست چپ غذا بخورد و ياد می‌گيرد که درب دستشويی را نبندد و به هنگام قضای حاجت عورتش را نپوشاند و در خيابان سخنان زشت و ناسزا و نفرين ياد بگيرد. پس در تفاوت دو تربيت، يعنی تربيت اسلامی و تربيت به شيوه کفار بينديش!

يکی از دوستان دعوتگر که پنجاه سال سن داشت، برايم تعريف کرد که او در ايطاليا در يک مرکز اسلامی سخنرانی کرده است و در مورد تربيت فرزندان و مسئوليت آنها سخن گفته است و اغلب شرکت کنندگان در جلسه عربهايی بوده‌اند كه در غرب سكونت داشته‌اند، وی فرمود: در اين اثنا که من سخن می‌گفتم ناگهان پيرمرد هشتاد ساله‌ای برخاست و سخنانم را قطع نمود و باصدای بلند فرياد زد. جناب شيخ! من می‌خواهم دخترم را به ازدواج تو در بياورم! او را نکاح کن و با خود ببر! از تو التماس می‌کنم اين کار را بکن! ای شيخ! ای شيخ! سپس گريه کرد و به شدت گريست.

من از اين عمل تعجب کردم ولی به او پاسخی ندادم. چون سخنرانی‌ام به پايان رسيد و از حسن ظن او نسبت به خود تشکر کردم و به او گفتم که من علاقه‌ای به ازدواج ندارم. سپس از او پرسيدم: انگيزه‌ی آشفتگی و گريه و قطع نمودن سخنانم چه بود؟ گفت: جناب شيخ! ما چهار دوست بوديم و برای كسب زندگی بهتر با اهل و فرزندانمان به اين کشور آمديم. فرزندانمان بزرگ شده و کم کم داشتند از کنترل ما خارج می‌شدند.

سال‌ها گذشت و دوستانم فوت کردند و تمام فرزندان آنان به آيين يهوديت گرويدند و من همچنان ناظر اين وضعيت بودم. امروز من دوران پيری را سپری می‌كنم و استخان‌هايم ضعيف شده و مرگم نزديک شده است و برای دخترم بيمناک هستم. او حالا در مسجد است و فردا نمی‌دانم کجا باشد. من به گريه افتادم و اطرافيانم نيز گريه سر دادند.

توصيه هفتم

با مادرِ فرزندان همکاری داشته باش و او را در تربيت فرزندان بسيج کن و درخت صبر و احتساب را در دل او بکار. بنابراين در صدد انتخاب همسر نيکی باش و به دنبال همسر مومن و با حجاب و با عفت باش وبعد از ازدواج بر ارتقای ايمان و ازدياد شناخت او نسبت به مسايل دين حريص باش و وی را در گوش دادن سخنرانی‌ها و دروس شرعی و مطالعه کتب مفيد و گوش دادن به نوارهای سودمند تشويق و راهنمايی کن.

توصيه هشتم

برادر بزرگوار! چند سال است که در کشورهای غرب در ميان کفار گمراه اقامت داری؟! قطعا کسانی که در ديار غرب سکونت کرده‌اند از سن ده سالگی و برخی بيست سالگی به غرب آمده‌اند و اگر بگوييم برخی در سن چهل سالگی آمده‌اندباز هم حرف به گزافی نگفته‌ايم. در خانه‌های كفار با آنها سکونت کرده و در ادارات، خيابان‌ها، بازارها و رستوران‌ها و قهوه خانه‌هايشان با آن‌ها اختلاط و معاشرت داشته‌اند. اما در طول اين اقامت طولانی سولات مهمی وجود دارد که بايد به صراحت به آنها پاسخ بگويی.

در طول اين سال‌ها چند نفر به دست تو مسلمان شده‌اند؟ حتی در اين مدت با چند نفر در مورد اسلام سخن گفته‌و مباحثه کرده‌ای و شبهات و بدفهمی او را در مورد اسلام از قلبش زدوده‌ای؟! چقدر کتاب و نوار و کاست را در مورد دعوت به اسلام توزيع نموده‌ای؟! چند نفر از مسلمانانی را كه نسبت به دين و احکام اسلامی سهل‌انگاری می‌كنندا نصيحت کرده‌ای؟ و از طرف ديگر از تو می‌پرسم: چقدر سرمايه کسب کردی و چقدر آپارتمان خريداری کرده‌ای؟ به خدا پناه می‌برم از اين که بپرسم چقدر گناه کبيره مرتکب شده‌ای.

برادر گرامی! مذاهب گمراه کننده و ويرانگر شب و روز برای ترويج مرام و مسلک دروغينشان بيشتر از مسلمانان در کشورهای اروپای و غيره تلاش می‌کنند، با وجود اين که آنان بر باطل و تو بر حق هستی. ﴿وَمَنۡ أَحۡسَنُ قَوۡلٗا مِّمَّن دَعَآ إِلَى ٱللَّهِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا﴾ [فصلت: 33]. يعنی «گفتار چه کسی بهتر از گفتار کسی است که مردمان را به سوی خدا می‌خواند و کارهای شايسته انجام می‌دهد و اعلام می‌دارد که من از زمره مسلمانان (و منقادان اوامر يزدان) هستم»؟

پس هر کجا که هستی مشعل فروزان هدايت باش و هر کجا با خودت نوار و کتاب مفيد در زمينه دعوت به همراه داشته باش و اگر تو به خودت اندکی زحمت دهی خداوند به تو عوض بهتری می‌دهد.

يکی از مسلمانان که در يک شرکت بزرگی کار می‌کرد و همواره می‌خواست کار دعوت را عملی کند اما خجالت می‌کشيد وسست می‌شد در يکی از روزها يکياز دوستانش که از کارمندان بزرگ شرکت بود، با نشسته شد و دوستانش برای او جلسه خداحافظی ترتيب داده بودند و هر يکی از دوستان وی هديه‌ای به او تقديم کرد.

دوست ما گفت: من حيران شدم که چه هديه‌ای به او تقديم کنم! آنگاه به يادم آمد که اين کارمند اشيای قديمی و عتيقه‌جات را دوست دارد لذا من يک هديه‌ی زيبا و قشنگ خريداری نمودم و کتاب کوچکی را در مورد اسلام در آن قرار دادم و با کاغذ کادوی زيبايی آن را جلد کردم و همزمان با ساير رفقايم آن را به وی اهدا نمودم. پس از دو ماه، دوست بازنشسته‌ام به من تماس گرفت و اسلام آوردنش را به من مژده داد و به من خبر داد که کل کتاب را مطالعه کرده و سپس علاقه‌مند شده است تا معلومات بيشتری را در مورد اسلام کسب کند لذا شروع به جستجو و تحقيق كرده است تا اين که هدايت به قلبش راه پيدا کرده است و اسلام آورده است.

آری، نخستين سبب ايمان آوردنش همين کتاب بود که من از روی شرم آن را پنهان کردم اما تعجب اينجاست که دوست بازنشسته و مسلمانم مرا نکوهش کرد که چرا در طول اين همه سال‌های متمادی اسلام را از من پنهان کرده‌ای؟

ای کسی که در ديار رحل اقامت غرب افکنده‌ای! آيا می‌دانی چگونه اسلام به هند و پاکستان و چين و بسياری از کشورهای آفرقايی و ديگر ممالک اسلامی که از مهبط وحی و رسالت دور بوده‌اند گسترش پيدا کرده است؟ آری! اسلام به اين کشورها از طريق دعوتگران و از طريق جهاد وارد نشده است. بلکه از طريق مردان مسلمان، به اين بلاد نفوذ کرده است که نه اهل علم بوده‌اند و نه دعوتگر.

آنها تاجران و بازرگانانی بوده‌اند که برای تجارت و بازرگانی به آنجا رفته‌اند تا کالاهايشان را به آنها بفروشند و کالاهايی از آنها خريداری کنند و رفتن آنها جز برای جمع آوری دنيا نبوده است. ولی نتيجه چگونه از آب در آمده است؟خداوند بلند مرتبه دنيا و آخرت و مال و ثروت را برای آنان جمع نمود.

مردم آن کشورها، از مسلمانان متاثر شدند. نماز و حسن معاشرت آنان را ديدند لذا در مورد اسلام از آنان پرسيدند و آنان حقيقت اسلام را برای آنان بازگو كردند و آنها را به سوی اسلام دعوت نمودند سپس به وسيله اين بازرگانان انسان‌های بيشماری در آغوش اسلام در آمدند. امروزه صد ميليون6F[[7]](#footnote-7) مسلمان در هند زندگی می‌کنند چه کسی سبب هدايت آنها شده است بيش از صد ميليون مسلمان در چين زندگی می‌کند چه کسی سبب هدايت آنها شده است؟ صدها ميليون مسلمان در آفريقا بسر می‌برند، توسط چه کسی به هدايت دست پيدا يافته‌اند؟ اين دعوتگران، تاجران مسلمانی بودند که به خاطر طلب دنيا به اين مناطق سفر کردند لذا خداوند دو خوبی را برای آنان جمع نمود.

ای برادر مسلمان که حامل پيام اسلام به غرب هستی! وضعيت تو با وضعيت آن بازرگان تفاوت چندانی ندارد؛ زيرا آنان نيز به آن کشورها برای طلب دنيا رفته بودند و تو هم به اين کشورها برای طلب دنيا و زندگی آرام و امنيت برای خود و فرزندانت رفته‌ای. پس چرا مانند آنان خير دنيا و آخرت را جمع نمی‌کنی؟

برادر بزرگوار! شايد خداوند هدايت اهل اين بلاد را بدست تو و همراهان ديگری که در آن بلاد اقامت گزيده‌اند فراهم آورده است. شايد خداوند شرايط زندگی و مشکلات را برای شما مقدر ساخته است تا شما برای هدايت آنها تلاش کنيد پس چرا خود را از داعيان به سوی خدا به شمار نمی‌آوريد؟

خداوند می‌فرمايد: ﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِيۖ وَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٠٨﴾ [یوسف: 108]. يعنی «بگو: اين راه من است که من (مردمانرا) با آگاهی و بينش به سوی خدا می‌خوانم و پيروان من هم (چنين می‌باشند) وخدا را منزه (از انباز و نقص و ديگر ناشايست) می‌دانم و از زمره ديگر مشرکان نمی‌باشم (و کسی و چيزی را شريک خدا نمی‌انگارم».

دعوت فقط برای کفار نيست بلکه مسلمانانی که در انجام احكام دينی کوتاهی کرده و در گرداب گناه فرو رفته‌اند نيز بايد امر به معروف و نهی از منکر شوند؛ زيرا اينها اگر چه در لجنزار گناهان و معاصی گرفتار شده و مرتکب گناهانکبيره شده‌اند ولی باز هم شيرازه ايمان و محبت دين و شوق و علاقه بازگشت به دين در وجودشان وجود دارد، لذا نبايد به حال خود رها شوند.

يکی از دعوتگران می‌گويد: در يکی از مراکز اسلامی در کشورهای اروپايی سخنرانی داشتم و پس از پايان سخنرانی جوانی نزد من آمد که از وی بوی سيگار بر می‌خاست و آثار معصيت در سيمايش نمايان بود. با من مصافحه کرد و صميمانه مرا بوسيد و سپس از من راهنمايی خواست که چگونه می‌تواند برای جهاد به چچن برود؟ من به وی گفتم: تو می‌خواهی جهاد کنی؟ گفت: آری! گفتم: آيا می‌دانی جهاد يعنی چه؟ جهاد يعنی از اهل و عيال خود جدا شوی و همه دارايی و زندگانی خود را در راه خدا فدا کنی! گفت: مگر جزای آن بهشت نيست؟ گفتم: بله، گفت: پس هر چيز آسان است.

توصيه نهم

به عزيزان توصيه می‌کنم:

در يکی از کشورهای اروپايی بودم و پس از نماز تراويح و ايراد سخنرانی، يکی از دوستان مرا به خامه‌اش برای صرف چای دعوت کرد. در اين مجلس حدود سی نفر از برادران مسلمان که مقيم آن کشور بودند جمع شده بودند ابتدا ترجيح دادم که خاموش شده و فقط شنونده باشم. برادران دفتر صحبت را باز کردند .

اشغال فلان کشور، يورش و حمله به فلان کشور، ماليات، تورم. تا اين که مناقشه حاد گرديد و از هر طرف هياهو بلند شد و صداها در هم پيچيد و سپس کار به سب و ناسزاگويی انجاميد. اين وضعيت آنان بود، در صورتی كه وضع من شگفت‌انگيزتر و عجيب‌تر بود؛ زيرا بار اول، من گمان کردم که به کنفرانس سازمان ملل پيوسته‌ام.

اندكی پس از اين که به اطرافم نگاه کردم، متوجه شدم كه نه، من در ميان اين دوستان قرار دادم. لذا آرام و ساكت ماندم. ابتدا خجالت کشيدم که آنان را به سکوت دعوت كنم و منتظر ماندم تا صدايشان را پايين بياورند. ولی خاموش نشدند. وقتی وضع بدين منوال به درازا کشيده شد، رو به رفيق بغل دستی خودم کردم و گفتم: اين وضعيت تا کی بدين صورت ادامه خواهد داشت؟

گفت: من كه چيزی نمی‌بينم! اينها امروز خيلی آرام هستند! پايان مناقشه آنها صبح است! آيا صبح نزديک نيست؟ ﴿ٱلصُّبۡحُۚ أَلَيۡسَ ٱلصُّبۡحُ بِقَرِيبٖ ٨١﴾

[هود:81].

سپس گفت: آيا می‌خواهی اينها را ساکت کنم؟ گفتم: آری، خاموش‌شان کن! آن گاه صدايش را بلند کرد و گفت: دوستان! آرام باشيد، می‌خواهيم از شيخ استفاده کنيم! در اين هنگام خاموش شده و همديگر را به سکوت دعوت كردند. ابتدا من گفتم: من از شما يک سوال دارم: آيا همه شما سوره ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١ ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ٢﴾ [الإخلاص: 1-2]. را حفظ داريد؟ گفتند آری.

من گفتم: معنای ﴿ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ٢﴾ [الإخلاص: 2]. چيست؟ همگی ساکت شدند.

باز پرسيدم: آيا همه‌ی شما ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ ١ مِن شَرِّ مَا خَلَقَ ٢ وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ٣﴾ [الفلق: 1-3]. را بلديد؟ آنان در پاسخ گفتند: آری. سپس پرسيدم: معنای ﴿غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ٣﴾ [الفلق: 3]. چيست؟ باز همگی خاموش شدند! آن گاه من گفتم: برادران عزيز! اگر شما در مجلستان به تفسير يك آيه، يا خواندن يك حديث و يا گفتگو در موردتربيت فرزندانتان و يا حل مشکل دخترانتان می‌پرداختيد، آيا برايتان از اينمباحث بهتر نبود؟ چقدر مجالسی که شما می‌نشينيد و مصداق اين حديث آن‌حضرت ج قرار می‌گيريد: «هيچ گروهی در مجلسی گردهم نمی‌آيند که در آن مجلس از ياد خدا غافل می‌شوند و بر پيامبرشان درود نمی‌فرستند، مگر اينکه آن مجلس برای آنها وبال و حسرت خواهد شد، پس اگر خدا بخواهد آنان را کيفر می‌دهد و اگر بخواهد، آنان را می‌آمرزد»7F[[8]](#footnote-8).

سپس به آنها گفتم: چرا از اين تفسير ابن کثير که بر طاقچه گذاشته است، استفاده نمی‌کنيد؟ چگونه می‌خواهيد دين خدا را فرا بگيريد و مردم را به آن عوت کنيد، در حالی که شما از اصول و مبادی آن بی‌خبريد؟ اگر از شما در مورد برخی از احکام نماز يا روزه بپرسيم، شما اغلب آنها را نمی‌دانيد آن‌گاه برای آنان دعا کردم و مجلس را خاتمه دادم.

يکی از دعوتگران برايم تعريف کرد و گفت: من در ماه مبارک رمضان در امريکابودم و با زبان عربی در مورد تربيت فرزندان واستقامت و ثبات بر دين سخنرانی نمودم هنوز سخنرانی‌ام به پايان نرسيده بود که يکی بر خاست و پرسيد: چرا رئيس جمهور فلان كشور چنين و چنان می‌کند؟! من با نرمی وعطوفت به وی پاسخ دادم که اميدوارم سوالات مربوط به موضوع سخنرانی باشد. باز ديگری بلند شد و گفت: چرا فلان کشور به فلان کشور يورش برده و مردم آن را به خاک و خون می‌کشد؟!

من از پاسخ پوزش طلبيدم؛ زيرا پاسخ به اين سولات سودی را در بر نداشت. باز شخص ديگری که بسيار خشمگين به نظر می‌رسيد و گمان برده بود که مناز پاسخ می‌ترسم برخاست و گفت: ای شيخ! اين قدر بزدل و ترسو مباش! سيدالشهدا کسی است که آشکارا سخن حق را در مقابل پادشاه ستمگر بگويد و آن‌گاه او را به قتل برسانند. گفته حق را آشکار کن و لو اين که تو را به نزد حاکم ببرند و او تو را بکشد! مگر نمی‌خواهی سرور شهيدان قرار بگيری؟

من به وی گفتم: ای برادر شجاع! نظر شما چيست تا ما پول بليط شما را پرداخت کنيم و تو به کشورت باز گردی و کلمه حق را در جلو رئيس جمهور مملکتت اظهار نمايی و او تو را به قتل برساند و تو سرور شهيدان قرار بگيری آن‌گاه ما بعد از تو اين کار را ادامه خواهيم داد! در اين هنگام همگی غرق در خنده شدند و مسجد با سيلی از اعتراض و گفتگو روبرو شد. در نهايت من صدايم را بلند کردم و گفتم: دوستان من با شما در رابطه با اموری صحبت می‌کنم که روزانه با آن دست و پنجه نرم می‌کنيد و دردهای آن را جرعه جرعه می‌نوشيد، در حالی كه شما به اموری خود را مصروف كرده‌ايد که اگر ما ده سال درباره آنها صحبت کنيم هيچ سودی عايدمان نمی‌گردد. باز صدايم را بيشتر بلند کردم و گفتم: چه کسی از شما می‌تواند دخترش را از زنا باز دارد؟ چه کسی از شما می‌تواند فرزندش را به نماز، روزه يا به عفت و پاکدامنی و عدماختلاط با نامحرمان ملزم نمايد؟!

اين هنگام همگی خاموش شدند. آن گاه يکی بر خاست و با صراحت تمام گفت: ای شيخ! هيچ کسی چنين قدرتی ندارد! اگر من دختر يا فرزندم و حتی همسرم را از چنين چيزی ممانعت کنم به پليس گزارش خواهد كرد.

آن‌گاه من گفتم: دوستان گرامی! در روز رستاخيز خداوند شما را از ظلم و ستم حکومت و فساد فلان کشور و از سرمايه نفت که در کجا هزينه شده است، نمی‌پرسد. بنابراين دامن زدن به اين مسايل در مجالس و محافل قطعاً مناسبنيست، بلکه موجب جدال و درگيری می‌شود و شما از چنين امری بی‌نياز هستيد. خداوند شما را از عدم آگهی به آن نمی‌پرسد، اما به خدا سوگند! تک تک شما را از فرزندانتان و تربيت آنها، دختران و صيانت آنها، همسر و حفظ عفت او مؤاخذه خواهد کرد.

رسول خدا ج فرمود: «خداوند از هر نگهبان و مسئولی که او را به چيزی مسوليت داده است سوال خواهد کرد! آيا آن را حفاظت کرده يا ضايع گردانيده است؟ حتی از مرد در مورد اهل خانه‌اش سوال خواهد کرد»8F[[9]](#footnote-9). شيخ در ادامه سخنانش افزود: وقتی اين سخنان را از من شنيدند خاموش شده و به سخنانم گوش فرا دادند.

پس برادر عزيز! برای طلب علم و فراگيری دين، به خواندن کتاب‌های مفيد و گوش دادن به نوار و کاست‌های سودمند و همنشينی با اهل علم و شرکت در مجالس ذکر حريص باش و از اين که روزی بر تو بگذرد بدون اين که در آن روز استفاده جديدی نبرده باشی، بر حذر باش و خود را محاسبه کن! آيا به خوبی تلاوت قرآن را می‌دانی؟ روزانه چقدر وقت خود را به مطالعه کتاب‌های مفيد صرف می‌کنی و چه قدر وقتت را به مشاهده تلويزيون صرف می‌کنی؟سپس تفاوت اين دو وقت را با هم مقايسه کن وانگهی از خودت بپرس: آيا اين دين سزاوار اين نيست که ما و شما وقت بيشتری به فراگيری و دعوت به آن صرف كنيم؟

برادر عزيز! به آنچه برايت سودمند است حريص باش و از خدا کمک بخواه و ضعيف و عاجز مباش و بسيار فعال و پر توان باش. هر گاه به مجلسی دعوتشدی با خودت کتاب‌های مفيد همراه داشته باش و از محتوای اين کتاب‌ها برای اهل مجلس بخوان، اگر چه به مدت ده دقيقه باشد. برخی از مسايل را از جمله فضايل شب بيداری و تهجد، فضيلت ذکر الله و صدقه و... را برای آنان ياد آوری کن تا مجلس شما را فرشتگان احاطه کرده و رحمت آن را بپوشاند و خداوند تذکره شما را با فرشتگانی که نزد او هستند بکند. از خداوند می‌خواهم تا تو را هر کجا که هستی خير و برکت عنايت کند.

توصيه دهم

باز هم به شما توصيه می‌کنم: بيکاری زياد به مفاسد بی‌شماری منجر می‌شود و از بزرگ‌ترين مفاسد سخن گفتن و بگومگو زياد است. چنان که مشاهده می‌کنی بسياری از برادران سفر کرده در ديار غربت در مجالسی جمع می‌شوند و به غيبت و خرده گيری همديگر و ايراد از آبرو و ناموس ديگران می‌پردازند و يا در امور خصوصی آن‌ها مداخله می‌کنند يا پيشنهادها و نظرياتی در امور شخصی ديگران ارايه می‌نمايند بدون اين که کسی از آنان پيشنهاد بخواهد و بسا اوقات نتيجه اين اعمال موجب بغض و کينه و حسد می‌شود.

برادر عزيز! چگونه می‌توانيم امت اسلامی را متحد و يکپارچه کنيم حال آن که نمی‌توانيم وحدت مسلمانان را در يک کشور حفظ کنيم به طوری که بغض‌ها و اختلافات و کينه‌توزی‌ها کيان وحدت ما را نابود کرده است؟ قطعاً صفايی باطن و پاکی قلب برای مسلمانان بزرگ‌ترين عبادت محسوب می‌شود و اين صفات ازاوصاف و ويژگی‌های بهشتيان است.

خداوند می‌فرمايد: ﴿وَنَزَعۡنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنۡ غِلٍّ إِخۡوَٰنًا عَلَىٰ سُرُرٖ مُّتَقَٰبِلِينَ ٤٧﴾ [الحجر: 47]. يعنی «و کينه توزی و دشمنی را از سينه‌هايشان بيرون می‌کشيم و برادرانه بر روی تخت‌ها روياروی هم می‌نشينند».

آن‌حضرت ج چه زيبا فرمود: وقتی از وی پرسيدند: برگزيده‌ترين مردم کيست؟ فرمود: «کسی که دارای قلبی مخموم و زبانی صادق باشد» اصحاب عرض نمودند: معنای راست گفتار را فهميديم اما مخموم القلب کيست: فرمود: «مومن پرهيزگار و پاک دلی که در وی هيچ گناه و بغاوت، فريب و حسد وجود نداشته باشد»9F[[10]](#footnote-10).

نسبت به مسلمانان نيکی کن اگر چه نسبت به تو بدی کنند و بر آنان حليم و بردبار باش و لو اين که بر تو خشم گيرند و نسبت به مسلمانان سعه صدر داشته باش؛ زيرا دنيا چند صباحی بيش نيست.

بسياری از مردم می‌توانند به وسيله نماز، صدقه، و روزه نسبت به خداوند تقرب حاصل کنند ولی بسيار اندک‌اند افرادی که با صفای درونی خويش نسبت به مسلمانان خود را به خداوند نزديک كنند. بنابراين از اين که در قلبت نسبت به مسلمانان بغض و حسد و خيانت وجود داشته باشد بر حذر باش؛ زيرا خداوند بر قلوب مسلمانان احاطه دارد .

توصيه يازدهم

از ازدواج با زنان غير مسلمان و مسيحی بر حذر باش. اگر چه در اسلام ازدواج با اهل کتاب جايز است ولی بايد اين مساله در نظر گرفته شود که غالبا فرزندان ضايع شده و از بين می‌روند و اختلافات و هرج و مرج‌های زيادی بين زن و مرد اتفاق خواهد افتاد و شوهر مسلمان از دينش بيگانه می‌شود به طوری که ارتباط او با دينش در حد اسلام خواهد بود. ولا حول ولا قوة الا بالله.

در چنين شرايطی نماز، دعوت الی الله، حجاب برای همسر، پرهيز از اختلاط‌ها، و... باقی نخواهد ماند. به خدا سوگند! همه موارد را خودم مشاهده کردم و زمانی که مردان مسلمان اقدام به ازدواج با زنان مسيحی کردند پس از اين که شور و شوق اوليه ازدواج و شادمانی زندگی جديد از بين رفته است، آن گاهضررهای اين ازدواج‌ها ظاهر می‌شود که ماحصل اين كار بی‌دينی و افتادن در لجنزار بی‌عفتی و بی‌بندوباری خواهد بود.

توصيه دوازدهم

دين را از چه كسانی فرا گيريم؟ سوال بسيار مهمی است که آن را از بسياری از برادران مقيم ديار غرب که به دنبال رخصت‌ها هستند، ملاحظه کرده‌ام و کسی که برای آنها فتوايی را که موافق با هوا و هوس آنها باشد، صادر بکند، شادمان می‌شوند. حتی برخی چنين‌اند که هرگاه فتوايی را بشنوند که با خواهشات آنان سازگار است از شادمانی پرواز کرده و به ستايش آن مفتی می‌پردازند و می‌گويند: اين است عالم و دانشمند توانا. اين شيخ واقعيت را درک می‌کند! اين است که دردها و زخم‌های مسلمانان را لمس می‌کند. آری، در مورد صدور چنين فتوايی چنين می‌گويد گر چه مخالف کتاب و سنت باشد، يا نسبت به نصوص دينی تساهل نموده و يا در صدد جستجوی رخصت‌ها و اقوال شاذ و ضعيف باشد. اما مهم اين است که فتوا باشد، آری فتوا!

برادر مسلمان! به زودی خداوند از تو يک سوال خواهد کرد و بس و آن اين که: ﴿وَيَوۡمَ يُنَادِيهِمۡ فَيَقُولُ مَاذَآ أَجَبۡتُمُ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ٦٥﴾ [القصص: 65]. يعنی «روزی كه آنان را صدا می‌زند و می‌پرسد: به پيامبران چه پاسخی داديد؟».

شما را از فتوای فلان و فلان شيخ نخواهد پرسيد بلکه سوال فقط از پيروی کتاب و سنت خواهد بود. دومرتبه اين سوال را تکرار می‌کنم: مرجع و مقتدای امور دينی شما کيست؟ آيا هر کسی که عبايی پوشيده باشد يا عمامه‌ای بر سر داشته باشد و در شبکه‌های ماهواره‌ای ظاهر شود؛ مفتی به حساب می‌آيد و اين شايستگی را دارد که مرجع تقليد دين باشد؟ آری! مقياس و معيار صحيح هرحکم و فتوا تطبيق آن با کتاب و سنت است. لذا از هر هوی و هوس پيروی مکن که در اين صورت تو را از از راه خدا منحرف می‌کند.

شيخ فرمود: من در يکی از مراکز اسلامی سخنرانی می‌کردم که شخصی نزد من آمد و گفت: چرا در مساله اختلاط اين قدر تشدّد به خرج می‌دهيد در حالی که فلان دکتر در شبکه (...) می‌گويد: اختلاط بين مردان و زنان در جلسه‌های عروسی و گردهمايی‌ها جايز است، به شرط اين که نيت آنها درست باشد و به همديگر بدون شهوت ننگرند؟! در جايی ديگر سخنرانی می‌کردم و شخص ديگری گفت: جناب شيخ! حکم ربا چيست؟ من در جواب گفتم: ربا با تمام انواع و اشکالش حرام است. فورا آن شخص گفت: فلان شيخ در شبکه (...) گفته است: ربا يکی از ضروريات عصر است و اشکالی ندارد. ديگری آمد و در مورد حکم غنا و موسيق استفتا كرد و افزود: فلان شيخ فتوا داده است که حلال است. پس برادر مسلمان! دين خود را بسان کالايی قرار مده که هر کسی بخواهد آن را تخريب کرده و به تباهی و فساد بکشد؛ زيرا تو محاسبه می‌شوی و از تو خواهند پرسيد: ﴿مَاذَآ أَجَبۡتُمُ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ٦٥﴾ [القصص: 65]. يعنی «به پيامبران چگونه پاسخ دادي»؟

توصيه آخر

حاضر شدن در پيشگاه خداوند را به ياد آور و بدان که اين دنيا گذرگاه است و از خداوند حسن خاتمه را طلب کن. يکی از دوستان گفت: من در کانادا در رشته پزشکی تحصيل می‌کردم و هرگز آن روزی را که من در اتاق مراقبت در بيمارستان در حالی كه از بيماران پرستاری می‌کردم، از ياد نمی‌برم. به طور تصادفی اسم يکی از بيماران که در تحت شماره 3 قرار داشت توجُّه مرا به خود جلب نمود کوشش کردم تا چهره‌اش را شناسايی کنم که بر اثر دستگاه‌ها وشلنگ‌هايی که بر دهان وبينی‌اش وصل بود شناخته نمی‌شد. وی جوان 25 ساله‌ای بود که به مريضی (ايدز) مبتلا بود و بر اثر التهاب حادی که در ريه‌اش بوجود آمده بود و حالش بسيار وخيم و بحرانی بود به بيمارستان آورده شده بود! به وی نزديک شدم و کوشش کردم تا آرام آرام با او صحبت کنم

- محمد، محمد.

صدايم را شنيد و با کلماتی نامفهوم جواب داد. به خانه‌اش تماس گرفتم،مادرش گوشی را بر داست که با لکنت زبانی جواب داد و معلوم شد که لبنانی‌الاصل هستند. از سخنانش فهميدم که پدرش تاجر بزرگی است و مالک بازار شيرينی‌جات است. حال فرزندش را برايش توضيح دادم. دستگاه‌هايی كه به اين جوان وصل شده و خونريزی حادی را نشان می‌داد و به شکل وحشتناکی هشدار می‌دادند را در مکالمه‌ام با مادرش شرح دادم و فرياد زدم: الان بايد به بيمارستان حاضر شوی!

گفت: حالا من مشغولم و در پايان کارم خواهم آمد، من گفتم: زمانی می‌آيی که فرصت از دست رفته باشد و آنگاه گوشی را گذاشتم. بعد از نيم ساعت پرستاری به من خبر داد که مادر جوان آمده و می‌خواهد با شما ملاقات کند. چون او را ديدم زن مسنی بود که از امور ظاهری اسلام دروی اثری يافته نمی‌شد! چون حالت پسرش را مشاهده کرد خواست از گريه منفجر شود. کوشش کردم آرامش کنم و گفتم: به خدا متوسل شو و شفايش را از او بخواه! آن گاه از من پرسيد: تو مسلمان هستی؟ من گفتم: الحمدلله. او گفت: ما هم مسلمان هستيم. من گفتم: بسيار خوب. چرا بالای سرش نمی‌ايستی و چيزی از قرآن نمی‌خوانی، شايد خداوند اندکی بيماريش را تخفيف دهد؟

بغض گلويش را گرفت و سپس سخت به گريه افتاد و گفت: وای! قرآن؟! بلد نيستم! چيزی از قرآن به حفظ ندارم! در حالی که بغض گلويش را می‌فشرد واشک از چشمانش جاری بود، گفت: ما از وقتی که به اينجا آمده‌ايم جز روزهای عيد نماز نمی‌خوانيم! در مورد فرزندش از وی پرسيدم؟ گفت: قبلا حالش خوب بوده است. پرسيدم: آيا نماز خوانده است؟ جواب داد: خير، ليکن نيت کرده است که در آخر عمر به حج برود!

دستگاه‌ها شروع به هشدار کرده و هر لحظه صدايشان بيشتر و بيشتر می‌شد. به جوان مسکين نزديک شدم در حال سکرات مرگ بود. دستگاه به حالت وحشتناکی زرد شد و مادرش با صدای بلند گريه می‌کرد. پرستاران حيرت زده می‌نگريستند! دهانم را به گوشش بردم و گفتم: بگو: «لا إله إلا الله، لا إله **ا**لا الله»**!** جوان جوابی نداد باز من گفتم: بگو: «لا إله **إ**لا الله»! اندکی به هوش آمد و به من نگاه کرد. بيچاره با تمام وجودش تلاش می‌کرد و اشک از چشمانش سرازير بود چهره‌اش رو به سياهی گراييد. گفتم: بگو: «لا إله إلا الله»! او با صدايی حاکی از اندوه و حسرت می‌گفت: آآآه درد شديد. آآآه، می‌خواهم دردم آرام شود، آآآه، آآآه.

خواستم اشک‌هايم را کنترل کنم و به او متوسل شدم تا کلمه «لا إله إلا الله» بخواند، اندکی لب‌هايش را تکان داد، خوشحال شدم و در دلم گفتم: خدايا! کلمه را تکرار می‌کند. الان آن را خواهد خواند. اما با کمال تاسف گفت: (!caht، !caht) دوستم را می‌خواهم، دوستم را می‌خواهم، هااای طاقت ندارم، طاقت ندارم. مادر نگاه می‌کرد و می‌گريست. آن‌گاه نبضش ضعيف شد و سپس ساکت شد. شديداً به گريه افتادم دستش را گرفتم و نهايت تلاشم را به خرج دادم تا بگويد: «لا إله إلا الله». اما جواب؟! نمی‌توانم، نمی‌توانم، وانگهی نبضش متوقف شده و از حرکت باز ايستاد.

چهره‌ی جوان تيره گشت و جان داد. هوش از سر مادرش پريد و خود را بر سينه انداخت و فرياد می‌زد چون اين منظره را مشاهده کردم کنترلم را از دست دادم و تمام قوانين پزشکی را از ياد بردم و دهانم به سوی مادرش باز شد.

- تو مسئول هستی. تو و پدرش امانت را ضايع کرديد. خدا شما را ضايع بگرداند. امانت را خيانت کرديد خدا شما را نابود بگرداند. خداوند می‌فرمايد: ﴿أَمۡ حَسِبَ ٱلَّذِينَ ٱجۡتَرَحُواْ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ أَن نَّجۡعَلَهُمۡ كَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَوَآءٗ مَّحۡيَاهُمۡ وَمَمَاتُهُمۡۚ سَآءَ مَا يَحۡكُمُونَ ٢١﴾ [الجاثیة: 21]. يعنی: «آيا کسانی که مرتکب گناهان و بدی‌ها می‌شوند، گمان می‌برند که ما آنان را هم چون کسانی بشمار می‌آوريم که ايمان می‌آورند و کارهای پسنديده و خوب انجام می‌دهند و حيات و ممات و دنيا و آخرت‌شان يکسان می‌باشد؟ (اگر چنين بينديشند) چه بد قضاوت و داوری می‌کنند»!

پس ای برادر سفر کرده در ولايت غرب! در سرنوشت اين مسلمانان بينديش! چه می‌شد اگر در مقابل اين جوان، پسر يا دختر، يا خودت بودی؟ لذا بر طاعت خدا حريص باش. قران مجيد می‌فرمايد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ١٠٢﴾ [آل عمران: 102]. يعنی «ای مومنان! از خدا بترسيد و هر کسی بايد بنگرد که چه چيزی برای فردا (ی قيامت خود) پيشاپيش فرستاده است. از خدا بترسيد، خدا آگاه از هر آن چيزی است که انجام می‌دهيد».

در تمام احوال خود به خدا پناه ببر و در همه اعمالت از او کمک و توفيق بخواه. چنان که خداوند می‌فرمايد: ﴿وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا ٧٤﴾ [الفرقان: 74]. يعنی «و (بندگان رحمان) کسانی‌اند که می‌گويند: پروردگارا! همسران و فرزندانی به ما عطا فرما (که به سبب انجام طاعات و عبادات و ديگر کارهای پسنديده؛ مايه سرور ما و) باعث روشنی چشمان ما گردند».

از خداوند ثبات در دين و نجات از فتنه‌ها را طلب کن. قران می‌فرمايد: ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ١٠٢﴾ [آل عمران: 102]. يعنی «ای مومنان! آن چنان که بايد از خدا ترسيد و شما نميريد مگر آن که مسلمان باشيد».

در تمام احوالت بر ذکر الله تعالی حريص باش. چنان که خداوند می‌فرمايد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ ذِكۡرٗا كَثِيرٗا ٤١﴾ [الأحزاب: 41]. يعنی «ای مومنان! بسيار خدای را ياد کنيد».

مراقبت الله را مد نظر داشته باش اگر نفس تو را به سوی معصيت فرا خواند، بدان که او تو را می‌بيند و مراقب توست.

خلاصه اين که بايد در ميان تو و پروردگارت يک ارتباط پنهانی از قبيل شب بيداری، نماز تهجد، صدقه پنهانی يا دعوت و نصيحت مردم باشد؛ زيرا هر کسی خدا را در حالت آسايش و راحتی بشناسد خدا او را به وقت سختی می‌شناسد. از خدا بخواه تا تو را حفاظت کند و به توفيقاتت بيفزايد.

در پايان دوست گرامی! ای مسلمان ساکن در سرزمين غرب! اين‌ها، نصايح و توصيه‌های خالصانه‌ای بود که با روحم آميخته بودند -و حاصل سال‌ها تجربه و مسافرت در کشورهای غربی بود- برايت بيان کردم و صادقانه -برای خشنوديی خدا- تو را نصيحت و ارشاد کردم .

پس مرا در دعاهای غايبانه‌ات که موجب جلب رحمت خداوند برای من و تو خواهند بود، سهيم بگردانی.

والسلام عليکم ورحمة الله وبرکاته

**پايان ترجمه/11/1384هـ**

**حوزه علميه عين العلوم گشت - سراوان**

1. 1- با وجود اين كه پدر و مادرش عرب و خودش در کشور عربی به دنیا آمده است. [↑](#footnote-ref-1)
2. - المغنی (ص8/457) [↑](#footnote-ref-2)
3. - ضرب المثل عربی است كه «تعرف الاشياء باضدادها». [↑](#footnote-ref-3)
4. - این راهکار مخصوص مسلمانان عرب زبان است اما آنانی که زبانی غیر از زبان عربی دارند باز هم بر آنها لازم است تا در محیط خانواده با زبان خودشان سخن بگویند، زیرا زبان هویت انسان است و تجربه ثابت نموده است که از دست دادن زبان – زبان مادري- باعث از دست دادن همه ارزشهای ديگر خواهد بود. مترجم. [↑](#footnote-ref-4)
5. - مسلم . [↑](#footnote-ref-5)
6. - البته به فضل خداوند در كشور ما نيز كه زبان رسمی آن فارسی است در مناطق مختلف آن از جمله سيستان و بلوچستان، خراسان، هرمزگان و... تعداد حافظان قرآن مجيد بسيار زياد است به طوری كه سالانه دهها و صدها نفر از فرزندان مسلمان حافظ قران مجيد مي‌شوند و امروزه استان سيستان و بلوچستان به حدی از نعمت حفاظ بهره‌مند شده است كه در ماه مبارك رمضان كم مسجدی يافته مي‌شود كه در نماز تراويح قران مجيد ختم نشود و زاهدان – و شهرهای ديگر استان- به خود لقب شهر حافظان قران را به خود اختصاص داده است، با وجودی كه اكثر اين حافظان زبان عربی را بلد نيستند و اين از فضل و احسان خداوند است. ﴿ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ﴾. [↑](#footnote-ref-6)
7. - اخيراً آمار مسلمانان هند را دويست هزار نفر گزارش داده‌اند. [↑](#footnote-ref-7)
8. - ترمذی با سند حسن وصحیح. [↑](#footnote-ref-8)
9. - روایت از ترمذی و ابن حبان و لفظ از ابن حبان است و این حدیث حسن و صحیح است. [↑](#footnote-ref-9)
10. - ابن ماجه با سند صحیح. [↑](#footnote-ref-10)